

# انتِحال وابتدال در أخلاق پژوهی عرفانی

نقد و بررسی کتاب

جویا جهانبخش



أخلاق پژوهی عرفانی (شرح و تحقیق [ال] رسالة العلیه کاشفی سبزواری)، دکتر یحیی کبیر (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، ج: ۱، قم: مؤلف (با همکاری: بوستان کتاب)، شمارگان: ۵۰۰ نسخه، ۱۳۹۳ هـ. ش.

خوش بُود گر محک تجرِبِه آید به میان  
تا سیه روی شود هر که درو غش باشد!

(حافظ)

مُلَعَمَةُ إِفَادَاتٍ وَإِفَاضَاتٍ!!

کتاب أخلاق پژوهی عرفانی نوشته آقای دکتر یحیی کبیر، عضو هیئت علمی دانشگاه تهران، و یکی از مدرّسان و مؤلفان مُکثِرِ مُعاصِرِ در قلمرو فلسفه و عرفان، برآستی از بدایع و غرایبِ مؤلفات دانشگاهی (و- البته - حوزوی) روزگار ماست که ابتدالی کثیر و انتحالی کبیر را در فضای - به اصطلاح - علمی «ممالک محروسه» آینگی می‌کند!

خامیها و کژیها و کاستیها و نادُرستیهای کتاب أخلاق پژوهی عرفانی، از همان روی جلد و صفحه عنوانش آغاز می‌شود:

چکیده: کتاب «أخلاق پژوهی عرفانی» اثر یحیی کبیر، شرح و تحقیق کتاب الرساله العلیه واعظ کاشفی سبزواری است که در سال ۱۳۹۳ با همکاری انتشارات بوستان کتاب به چاپ رسیده است. نویسنده در نوشتار حاضر به طور مبسوط با ارائه شاهد مثال هایی از صفحات کتاب مذکور، کتاب را از جهات مختلف از قبیل محتوایی، صوری و ... در بوته نقد و بررسی قرار می‌دهد.  
کلیدواژه: کتاب اخلاق پژوهی عرفانی، الرساله العلیه فی الاحادیث النبویه، یحیی کبیر، واعظ کاشفی سبزواری، نقد کتاب.

ارائه‌ی نشانی روشن و صریح منبع سخن ندیده، تصریحی نیز نکرده است که این «محدّث»، همانا مُصَحِّحِ اَصْلِی و طابِعِ الرِّسَالَةِ العَلِیَّة است و این سخن را من «یحیی کبیر»، از تعالیک و خواشای او بر همین کتاب کاشفی که مدّعی «شرح و تحقیق» (!؟) آن هستم، برگرفته‌ام.<sup>۵</sup>

باری، هرچند آقای دکتر کبیر توضیح نداده‌اند، بررسی کتاب اخلاق پژوهی عرفانی روشن می‌دارد که کار ایشان بر پایه‌ی همان چاپ و تصحیح مرحوم مُحدّث، بل: دستکاری شده‌ی همان است!

کتاب کاشفی، در آغاز، خطبه و مقدمه‌ای دارد از مؤلف (چ محدّث ارموی، ص ۱-۳) که آقای دکتر کبیری هیچ توضیحی آن را از قلم انداخته‌اند! (ولذا «شرح و تحقیق»-ش هم نفرموده‌اند!).

سپس عباراتی را از بخش آغازین متن کتاب کاشفی آورده و آن‌گاه به افاضات خود پرداخته‌اند؛ باز عباراتی را از کاشفی آورده و سپس خود به افاضت پرداخته‌اند. به همین روش (البته نه به نحو یکدست و پیوسته!) پیش رفته‌اند، و هرچه رو به پایان کتاب می‌رویم، دخالت‌های متنی و محتوایی ایشان بیشتر رفع زحمت می‌کند! و نرم نرم بخش‌هایی کلان از متن کتاب اخلاق پژوهی عرفانی، به تجدید حروفچینی مغلوط و ناخوشایندی از کتاب کاشفی (البته از روی تصحیح «محدّث ارموی»<sup>۶</sup> مَرحوم!) بدّل می‌شود و جناب شارح مُحَقِّق، در این پهنه‌ها از متن غائب می‌گردد و گاه در حاشیه کتاب، از دور، دستی برای خواننده تکان می‌دهد!!

وانگهی در این میان:

أولاً، هربخشی را که خواسته‌اند - و تو بگو: بخش‌های مهم و عمده‌ای را از کتاب! - حذف کرده‌اند، بی هیچ تصریح و توضیح! و نیز توجیه!!

ثانیاً، در غالب موارد، هیچ حدّ فاصل و وجه تمایزی (حتّی از نوع تفاوت حروف!) میان مکتوبات کاشفی و افزوده‌های خود نبنهاده‌اند و سخنان خود و کاشفی را به طور دَرَهَم و مَخْلُوط عرضه داشته‌اند؛ یعنی متن را با شرح خود «قاطی» کرده‌اند!!... لذا وقتی عبارتی را از کاشفی سبزواری می‌خوانید و یکبار به نام‌هایی چون «امام خمینی» و «شهید مطهری» و «راسل» و «یاسپرس» در میان آن عبارات مواجه می‌شوید، به سائقه‌ی هوش خداداد می‌توانید دریافت که این فقره‌ها از قلم واعظ نامی عصر تیموریان نثراوریده است، بلکه اینها افادات و افاضات «عَضْوِ هِیئَتِ علمی دانشگاه تهران» است در همین عَصَرِ زَرِّینِ خودمان!!

الحاصل، کتاب مُسْتَطَابِ اخلاق پژوهی عرفانی آقای دکتر یحیی کبیر، در بخشی، مُفْطَلَعات و مُنْتَحَباتِی است از الرِّسَالَةِ العَلِیَّة واعظ کاشفی سبزواری که با بیانات یک «عَضْوِ هِیئَتِ علمی دانشگاه تهران»

۵. به گواهی نمایه‌ی اعلام کتاب (ص ۵۶۶)، نام آن مرحوم را، آقای کبیر، جز در همین مقام نبرده‌اند!... لابد لازم نبوده است!!!

نام کتاب شناخته شده واعظ کاشفی سبزواری که آقای دکتر یحیی کبیر، مدّعی «شرح و تحقیق» آن گردیده‌اند، الرِّسَالَةُ العَلِیَّة است،<sup>۱</sup> نه رساله‌ی العلیه - که بر روی جلد و صفحه‌ی عنوان و حتّی در خود کتاب (ص ۱۳) نوشته‌اند.<sup>۲</sup>

الرِّسَالَةُ العَلِیَّة واعظ کاشفی سبزواری را، سالها پیش یکی از مفاخر حوزه و دانشگاه در اَعْصَارِ اَخیر، شادروان استاد دکتر سید جلال الدین مُحدّث ارموی - رِضْوَانُ اللّهِ تَعَالَى عَلَیْهِ -،<sup>۳</sup> به طرزی بَرّازنده و شایسته به چاپ رسانید.<sup>۴</sup>

اینک، آقای دکتر یحیی کبیر، در اخلاق پژوهی عرفانی خویش، همین کتاب واعظ کاشفی را به قول خودشان، «شرح و تحقیق» کرده‌اند.... یعنی دقیقاً چه کرده‌اند؟!... خودشان هیچ توضیح روشنی نمی‌دهند.... در مقدمه (ص ۹-۱۳)، نه تنها چستی کار خود را ایضاح نفرموده‌اند، که به معرّفی کاشفی نیز نپرداخته و یادی از تنها چاپ عالمانه متداول الرِّسَالَةِ العَلِیَّة وی هم نکرده‌اند! (گوئیا اینها را لازم ندیده‌اند!!).

ظرفه آن است که تألیف بدیع آقای دکتر یحیی کبیر، نمایه‌های تفصیلی دارد: نمایه‌ی آیات، نمایه‌ی روایات، نمایه‌ی اعلام، نمایه‌ی اصطلاحات و موضوعات، نمایه‌ی اشعار (صص ۵۲۷-۶۰۰)؛ ولی ابتدائی‌ترین نمایه را که فهرست منابع و مأخذ باشد ندارد و لذا حتّی در چنان جایی هم، از الرِّسَالَةِ العَلِیَّة چاپ مرحوم استاد مُحدّث - رِضْوَانُ اللّهِ تَعَالَى عَلَیْهِ - سخنی نرفته است!!

آقای دکتر یحیی کبیر، یک جا (ص ۳۰۸) هم که در ضمن بیانات خویش، سخنی را در باب روایتی از قول «محدّث سید جلال الدین حسینی ارموی» (به همین تعبیر!) آورده است، نه تنها هیچ نیازی به

۱. ریخت کامل تر و دقیق تر آن، «الرِّسَالَةُ العَلِیَّة فی الاحادیث النبویة» است که واعظ کاشفی بروشنی در خطبه کتاب خویش ذرّج کرده.

۲. طالب علمانی چون من اَبْجَدْ حَوَان، که پیوسته در کار تلقین و تکرار جامع المقدمات‌اند، نیک می‌دانند که چه مایه ناهمسانی و تفاوت هست میان «الرِّسَالَةُ العَلِیَّة» - که موصوف و صفت است - و «رساله‌ی العلیه» - که مُضَاف و مُضَافٌ اِلَیْهِ است -؛ و با همین یک «ال» ناچیز!، در چنین جای‌ها، چه اندازه حساب کار و مفاد گفتار دگرگون می‌شود!

۳. شگفت آن است که آقای دکتر یحیی کبیر در آغاز مقدمه خویش بر کتاب مُسْتَطَابِ اخلاق پژوهی عرفانی هم (ص ۹)، وقتی خواسته‌اند نام کامل کتاب کاشفی سبزواری را مُتذَرِّج سازند، به جای ریخت صحیح «الرِّسَالَةُ العَلِیَّة فی الاحادیث النبویة»، آورده‌اند: «الرساله العلیه فی احادیث النبویة»!! که باز غلط دستوری دارد!!!

۴. درباره‌ی شادروان استاد مُحدّث، سالها پیش، جای دیگر (مجله آینه میراث، س ۲، ش ۲)، ص ۷۳-۸۳ / تحت عنوان: مرحوم مُحدّث ارموی، اِحْیَاکِ میراث تَشْجِیع بِسْمِخِ تَرْقَلَمِ فَرَسُودِهام؛ و صد البته بس بیش از اینها باید گفت و نوشت.

۵. تصحیح شادروان استاد مُحدّث ارموی نخستین بار به سال ۱۳۴۴ هـ. ش انتشار یافت، و به سال ۱۳۶۲ هـ. ش با چاپ شد. بازنده‌های ما بدین تصحیح، به همین بازچاپ اخیر الذکر بازمی‌گردند، با این مشخصات کناشناختی:

الرِّسَالَةُ العَلِیَّة فی الاحادیث النبویة (شرح جهل حدیث نبوی)، کمال الدین حَسَنین کاشفی بهقی سبزواری، به تصحیح و تعلیق: سید جلال الدین حَسَنین ارموی (مُحدّث)، ج: ۲، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ هـ. ش.

ص ۶۱، ح ۱: نوشته‌اند: «دیوان انوری، ابیات بخشی از قصیده طولانی اوست».

دیوان انوری پُر است از «قصیده طولانی». این چه طرز تعبیر است؟! چرا نشانی دُرست نداده‌اند؟! زیاده تعجب نکنید! تقصیر از مرحوم اُستاد مُحَدِّث است که نوشته: «اشعار در دیوان انوری ضمن قصیده مطولی موجود است» (چاپ مُحَدِّث، ص ۱۱).

آقای دکتر یحیی کبیر در باز نویسی عبارت او، کمی بی سلیقه‌گی و اندکی کم‌دقتی کرده‌اند! همین! باز نویسی هم که لائِد نیاز به ارجاع ندارد!! ... دارد؟!!!!

ص ۶۵، ح ۱: آقای دکتر یحیی کبیر حتی نشانی آیه را، به جای شیوه امروزی که با ذکر شماره آن قرین است (یعنی همان شیوه‌ای که خودشان هم غالباً در دیگر جایها به آن عمل کرده‌اند)، به شیوه قُدمَا نوشته‌اند: «قسمتی از آخرین آیه سوره مجادله». چرا؟ علّت واضح است! چه، مرحوم اُستاد مُحَدِّث نوشته بوده است: «قسمتی از آخرین آیه سوره مبارکه مجادله است». (چاپ مُحَدِّث، ص ۱۲).

ص ۶۸، ح ۱: این حاشیه را نیز از حاشیه چاپ مُحَدِّث (ص ۱۳) انتِحال فرموده‌اند، با تغییر یک کلمه و افزایش یک غلط حُرُوفنگاشتی!

ص ۱۳۸، ح ۱: از حاشیه چاپ مُحَدِّث (ص ۴۴) برداشته‌اند.

ص ۱۳۹، ح ۲ و ۳: این دو حاشیه دراز از حاشیه چاپ مُحَدِّث (ص ۴۵ و ۴۶) أخذ و انتِحال گردیده است.

ص ۱۵۰، ح ۱: نشانی بیت‌های مثنوی را هم از حاشیه چاپ مُحَدِّث (ص ۵۴) أخذ و انتِحال فرموده‌اند (و از همین روی نیز به یک چُنان چاپ غیر مُتداول مثنوی ارجاع کرده‌اند).

ص ۱۵۹، ح ۴: أخذ و تقطیعی است از حاشیه چاپ شادروان اُستاد مُحَدِّث اُرموی (ص ۶۰).

ص ۱۶۹، ح ۱: أخذ و انتِحالی است از حاشیه چاپ زنده یاد مُحَدِّث اُرموی (ص ۶۸)؛ و لذا جای تعجبی ندارد اگر در آن به جای ارجاع به چاپ حُرُوفی شرح میبندی که مرکز نشر میراث مکتوب در عصر ما چاپ و باز چاپ کرده است، به چاپ سنگی ۱۲۸۵ هـ. ق ارجاع می‌شود که در دسترس امثال مرحوم اُستاد سید جلال الدین مُحَدِّث اُرموی همان بوده است!

ص ۱۹۰، ح ۱: أخذ و تقطیعی است از حاشیه چاپ مُحَدِّث اُرموی (ص ۷۳)، با قدری تغلیط و تحریف. ضمناً مرحوم اُستاد مُحَدِّث، به مأخذ خود در این باب تصریح کرده است، ولی آقای دکتر یحیی کبیر لزومی در ذکر نام منبع اصلی هم ندیده‌اند.

مخلوط شده است و در اکثر موارد نیز حد فاصل روشنی میان اجزای این مخلوط گذاشته نشده! ... پنداری که می‌خواسته‌اند خواننده میزان هوشیاری و آگاهی‌های سبک شناختی خود را محک بزند و ذهن خویش را بیازماید و ببیند که در کدام موارد می‌تواند نثر عصر تیموری را از نثر نسل جمهوری باز شناسد!

اخلاق پژوهی عرفانی، در بخش دیگر هم، تجدید حُرُوفنگاری متن کتاب کاشفی است، از روی تصحیح سابق و سابق الذکر آن، و انگهی با تحریفات رُسوا و تصرُفات نابجا و تباهی‌ها و بی‌مبالاتی‌های فراوان!! و به هر روی، نام این مُلغمه افادات و افاضات!! هر چه باشد، «شرح و تحقیق» یک متن کهن نیست! ... هست؟!؟!!

... تا کی دراز دستی؟!!

از اُغربِ غرائبِ اخلاق پژوهی عرفانی آقای دکتر یحیی کبیر این است که جناب ایشان، نه تنها خود را به نقل کامل و امین نص کتاب کاشفی، مُلزم نمی‌فرمایند، و به شیوه دلبخواهی، متن را به قول خودشان: «شرح و تحقیق» (؟!؟!!) می‌کنند و در واقع، هر جا دلشان می‌خواهد و میلشان می‌کشد، میان حرف مؤلف فقید - اُغنی: کاشفی سبزواری - می‌پزند! با طابع خُدوم الرِسالة العلیّه کاشفی مرحوم - یعنی: شادروان اُستاد مُحَدِّث - نیز بیش از اندازه احساس یگانگی کرده، حواشی و تعلیقات فاضلانۀ مرحوم مُحَدِّث اُرموی را، عند الحاجة و غیر الحاجة!، بی هیچ تعارف و رودربایستی! و بدون یادکردی از نویسنده اصلی!!، در تألیف مُنیف ادعائی خویش اِقحام می‌فرمایند! و تمامی ارجاعات و تطبیقات و نقل قول‌های پُر شمار مُندرج در آن را به یکباره می‌اوبازند!

از قضا، و با آنکه ایشان به شیوه معهود عموم انتِحال‌گران، نامی از مأخذ خویش و صاحب سخن نمی‌آورد، غالب این نوشته‌های به تاراج رفته، نشانی روشن با خود دارد که تمایز نهادن میان آنها و دیگر حواشی و مطالب کتاب را آسان می‌سازد!!

هر وقت در حواشی کتاب آقای کبیر به تحقیقات دقیق و بیانات عمیق و متفاوت با جهتگیری کلی این «شرح و تحقیق»!! باز خوردم، آن را با چاپ مُحَدِّث اُرموی مقایسه کردم و روشن شد که: آری! مالِ آن مرحوم است که چپاول گردیده!!

مواردی که بنده، از راه تصفّح (و بی استقصای تام)، به انتِحال آنها بازخورده‌ام، سِوای اصل متن مُصحّح رساله کاشفی (که با اسقاط‌ها و تحریف‌هایی چند، و - البته - بی ارجاع به کار متین مُحَدِّث اُرموی انتِحال گردیده است) اینهاست:

ص ۳۱، ح ۲: کُل این حاشیه توضیحی به همراه شاهدش، با مختصر تصرُفی، از حاشیه چاپ مُحَدِّث (ص ۶) انتِحال گردیده است.

مرحوم! و البته افزایش غلط چاپی!

ص ۲۹۹، ح ۳: أخذ و انتحال است از حاشیه همان مرحوم بر همان چاپ کتاب کاشفی (ص ۱۴۲).

ص ۳۰۶، ح ۱ و ۲ و ۳: هر سه حاشیه و همه این تدقیق‌ها و تحقیق‌ها و ادعای مراجعه به نسخ، جزرونیسی حاشیه‌های سه‌گانه مرحوم استاد محدث ارموی بر چاپ خویش (ص ۱۴۹ و ۱۵۰) نیست!!

ص ۳۰۸، ح ۱: انتحال حاشیه شادروان محدث ارموی است در همان چاپ (ص ۱۵۲).

ص ۳۲۷، ح ۱: انتحال حاشیه همان مرحوم است در همان چاپ (ص ۱۵۹).

ص ۳۳۳، ح ۱ و ۳: هر دو مورد، انتحال حاشیه‌های همان مرحوم است در همان چاپ (ص ۱۶۰)، البته با افزایش یک غلط چاپی مغتیر معنی!

ص ۳۳۵، ح ۱ و ۲: هر دو حاشیه، أخذ و انتحالی است از حاشیه‌های استاد مرحوم در همان چاپ (ص ۱۶۱ و ۱۶۲).

ص ۳۳۷، ح ۳: أخذ و انتحالی است از حاشیه استاد مرحوم در همان چاپ (ص ۱۶۴).

ص ۳۴۷، ح ۱ و ۲: هر دو حاشیه، از حواشی مرحوم محدث در همان چاپ (ص ۱۶۹) انتحال شده است.

ص ۳۴۸، ح ۱: حاشیه مرحوم محدث است در همان چاپ (ص ۱۷۰) که با مشخصات منبعش انتحال گردیده!

ص ۳۵۰، ح ۱: حاشیه مرحوم محدث است در همان چاپ (ص ۱۷۲)، که انتحال گردیده؛ البته با حذف ایستار مُتَشَرِّعانه ذیل آن که صد البته مقبول یک دوستدار ابن عربی و شیفته عرفان اصطلاحی و... نمی‌افتد!

ص ۳۶۰، ح ۱: باز حاشیه مرحوم محدث است در همان چاپ (ص ۱۷۴) که انتحال گردیده؛ اما این بار با اسقاط رمز نسخه؛ چرا که آقای دکتریحیی کبیر، برخلاف مرحوم محدث، به معرفی منابع خود نپرداخته‌اند، و بالطبع، چیزی که معرفی نشده، رمز هم ندارد!

ص ۳۶۲، ح ۲: این هم حاشیه مرحوم استاد محدث است در همان چاپ (ص ۱۷۶) که - بانذکی تلخیص - انتحال گردیده.

ص ۳۷۰، ح ۳: این حاشیه هم، از حواشی مرحوم استاد محدث در همان چاپ (ص ۱۸۳) انتحال گردیده است.

ص ۳۷۱، ح ۱ و ۲: هر دو حاشیه، از حواشی مرحوم محدث در همان

ص ۲۰۲، ح ۶: أخذ و تقطیع و تحریفی است از حاشیه چاپ شادروان محدث ارموی (ص ۷۹) که عبارت غیث اللغات را با جزئیات نقل کرده بوده؛ و آقای دکتریحیی کبیر، به واسطه شتابزدگی در انتحال، «قصارت» را با «قصار» درآمیخته و توضیحی از قول صاحب غیث اللغات آورده‌اند که روح هر لغوی فهیمی از آن برآنت می‌جوید!

ص ۲۰۴، ح ۳: أخذ و انتحال است از حاشیه چاپ زنده‌یاد محدث ارموی (ص ۸۰).

ص ۲۰۵، ح ۱ و ۲: أخذ و تحریفی است از دو حاشیه چاپ مرحوم محدث ارموی (ص ۸۱). بسیار جالب توجه است که آقای دکتریحیی کبیر، نام منبع مرحوم محدث را نیز که غیث اللغات بوده باشد، از قلم انداخته و راه دور را نزدیک فرموده و با اسقاط دو واسطه، یکسره به منابع صاحب غیث اللغات، یعنی: لطایف و منتخب و کشف، ارجاع فرموده‌اند! آیا ایشان از بن خبردارند که مقصود از لطایف و منتخب و کشف، کدام کتابهاست؟! به هر روی، نام این اسقاط و سائط و... که ایشان مرتکب گردیده‌اند، در اصطلاح اهل فن، «تدلیس» است!

ص ۲۰۷، ح ۱: أخذ و انتحال است از حاشیه چاپ محدث ارموی (ص ۸۴)، با یک تغلیط اِثْهَام‌انگیز!

ص ۲۰۹، ح ۱: أخذ و انتحال است از حاشیه چاپ محدث ارموی (ص ۸۷)، با تلخیصی مجزئی.

ص ۲۲۳، ح ۲: أخذ و انتحال است از حاشیه مرحوم استاد محدث ارموی بر چاپ خویش (ص ۱۰۰) با تلخیصی مجزئی و یک تحریف نابجا.

ص ۲۳۰، ح ۱ و ۲: أخذ و انتحالی است از دو حاشیه مرحوم استاد محدث ارموی در همان چاپ (ص ۱۰۳)، با تصرفی اندک.

ص ۲۶۵، ح ۱: باز هم أخذ و انتحالی است از حاشیه مرحوم استاد محدث ارموی بر چاپ خویش (ص ۱۲۱).

ص ۲۷۷، ح ۲: أخذ و انتحالی است از حاشیه مرحوم محدث ارموی در همان چاپ (ص ۱۳۰)، با افزایش چند کلمه دُرُزبار در پایان آن!

ص ۲۷۹، ح ۱: أخذ و انتحالی است از حاشیه همان مرحوم در همان چاپ (ص ۱۳۲)، با تحریف و سَنَاعَت و قَبَاحَت آن، وقتی معلوم‌تر می‌شود که بدانید حتی آنجا که مرحوم استاد محدث ارموی، به اظهار نظر شخصی می‌پردازد و می‌نویسد: «نگارنده گوید»، باز آقای دکتریحیی کبیر، آن سخن را بدون نقل قول از محدث فقید و چونان فرمایشی از خودشان انتحال می‌فرمایند!

ص ۲۹۷، ح ۵: باز هم أخذ و انتحالی است از حاشیه استاد زنده‌یاد محدث ارموی بر چاپ خویش (ص ۱۴۰)، با چپاول همه تَتَبَعَات آن

ص ۳۸۶، ح ۲: باز هم أخذ و انتحال است از حاشیه چاپ مرحوم مُحدّث اُرموی (ص ۲۰۲).

ص ۳۸۷، ح ۱ و ۲ و ۳: هر سه حاشیه، أخذ و انتحال است از حواشی استاد زنده‌یاد مُحدّث اُرموی بر چاپ خویش (ص ۲۰۳ و ۲۰۴). ناشایستگی این سرقت، آن‌گاه آفتابی ترمی شود که می‌بینیم وقتی مرحوم مُحدّث اُرموی به مَطْلُوب کُلِّ طَالِبٍ و طَواطُ اِرجاع می‌دهد و می‌نویسد: «چاپ مصحح به تصحیح نگارنده»، آقای دکتر یحیی کبیر هم به همان چاپ و همان صفحه اِرجاع می‌دهد، ولی به جای آنکه - مثلاً - بنویسد: «چاپ مُحدّث اُرموی»، او هم می‌نویسد: «چاپ مصحح به تصحیح نگارنده». پنداری آقای دکتر یحیی کبیر برآستی خود را «مُحدّث اُرموی» می‌پندارد!! یا خیال می‌کند «مَطْلُوب کُلِّ طَالِبٍ و طَواطُ» را هم چاپ کرده است. مبدا قصد داشته باشد روایت مُصَحِّحِ مُحدّث اُرموی از مَطْلُوب کُلِّ طَالِبٍ و طَواطُ را هم انتحال کند؟!

ص ۳۸۸، ح ۱: أخذ و انتحال است از حاشیه چاپ مُحدّث (ص ۲۰۴).

ص ۳۹۳، ح ۱ و ۲ و ۳: هر سه حاشیه، أخذ و انتحال است از حواشی استاد مُحدّث بر چاپ خویش (ص ۲۱۰)؛ با افزایش سه سطر و ذکر دو شماره صفحه که هیچ معلوم نیست به کجا راجع است!



چاپ (ص ۱۸۳) انتحال گردیده است؛ البته با افزایش غلط چاپی! و همچنین افزایش خَلطِ نابجای حاشیه توضیحی با نسخه بدل‌ها و این یعنی: ابتدال حتی در انتحال!!!

ص ۳۷۲، ح ۲ و ۳: باز هر دو حاشیه از حواشی مرحوم استاد مُحدّث اُرموی در همان چاپ (ص ۱۸۵) انتحال گردیده است.

ص ۳۷۴، ح ۲ و ۳ و ۴ و ۵: هر چهار حاشیه، از حواشی مرحوم استاد مُحدّث انتحال شده است، از همان چاپ (ص ۱۸۷)؛ با تبدیل «بدرود کردن» به «به درود کردن»<sup>۶</sup> و اندکی تحریف دیگر!

ص ۳۷۸، ح ۲ و ۳: باز هر دو حاشیه، از حواشی شادروان مُحدّث در همان چاپ (ص ۱۹۲ و ۱۹۳) انتحال گردیده است؛ البته با ندانمکاری فوق‌العاده و زبایش توضیحی که استاد مُحدّث درباره یکی از نسخه بدل‌های چاپ خویش قلمی کرده است و آقای دکتر یحیی کبیر، بدون داشتن آن نسخه بدل، آن را انتحال فرموده‌اند! خداوند رحمت‌گنادر کسی را که گفته بود: ... آخر آقا اعتقادی به رُبط ندارند!!

ص ۳۷۹، ح ۱: این هم، از حواشی استاد مُحدّث در همان چاپ (ص ۱۹۴) انتحال گردیده است؛ با اندکی إسقاط.

ص ۳۸۰، ح ۲: حاشیه یکی از نسخه‌های مورد استفاده استاد مُحدّث (همان چاپ، ص ۱۹۵) بوده است که بی ذکر مأخذ و با افزایش پاره‌ای بدخوانیها باز انتحال گردیده است.

ص ۳۸۲، ح ۱: این هم، از حواشی مرحوم استاد مُحدّث در همان چاپ (ص ۱۹۸) انتحال گردیده است.

ص ۳۸۲، ح ۲: این، از نسخه بدل‌های چاپ استاد مُحدّث (ص ۱۹۸) است که اولاً، رُبوده شده، و ثانیاً، با إسقاط رمز نسخه به یک حاشیه توضیحی بدل گردیده است. نوآوری را می‌بینید؟! ... «بیکرگردانی آساطیری» که می‌گویند همین است. شما بفرمائید: یک نوآوری عرفانی!

ص ۳۸۳، ح ۱ و ۲: هر دو حاشیه، از حواشی شادروان استاد مُحدّث در همان چاپ (ص ۱۹۹ و ۲۰۰) انتحال گردیده است؛ ولی در حاشیه اول، به واسطه تقطیع نامناسب و عدم توجه به «رُبط» سابق الذکر، بگلی عبارت بی‌معنی شده است!

ص ۳۸۵، ح ۱: باز أخذ و انتحال است از حاشیه چاپ استاد مُحدّث اُرموی (ص ۲۰۱).

۶. چنین «شُدُرُسنا» های ویراستارانه! خاصه در کتابهایی که تجدید خروفنگاری و بازنشر می‌گردد، حتی در غیر موارد انتحالی هم فراوان است.

ظرفی گفته بود: در عصر ما، کار دقیق و خطیر ویراستاری، در خد سهرم و جُد انویسی‌های بخشنامه‌ای تنزل یافته است و عده‌ای قلم به دست گرفته، «به» و «می» جدا می‌کنند، حتی اگر «می» «میدان» و «به» «بکارت» باشد!!!

ص ۳۹۷، ح ۲: باز أخذ و انتِحال است از حاشیه چاپ شادروان مُحَدِّث (ص ۲۱۶).

ص ۴۰۱، ح ۱: از حاشیه چاپ مرحوم مُحَدِّث (ص ۲۲۰) أخذ و انتِحال شده است.

ص ۴۰۳، ح ۱ و ۲: هر دو حاشیه، از حواشی استاد مُحَدِّث بر چاپ خویش (ص ۲۲۲ و ۲۲۳) أخذ و انتِحال شده است؛ آن هم با تحریف و ناشیگری و در آمیختن نسخه بدل چاپ مُحَدِّث در بخش سرقت شده!

ص ۴۰۴، ح ۲ و ۳: هر دو حاشیه، از حواشی شادروان مُحَدِّث بر همان چاپ (ص ۲۲۳ و ۲۲۴) أخذ و انتِحال گردیده است.

ص ۴۰۵، ح ۳: از حاشیه چاپ مرحوم مُحَدِّث (ص ۲۲۵) أخذ و انتِحال شده است، با قدری تحریف و ناشیگری و خلط نسخه بدل با توضیحات!

ص ۴۰۸، ح ۲: حاشیه چاپ مرحوم استاد مُحَدِّث (ص ۲۲۹) است که أخذ و انتِحال گردیده.

ص ۴۰۹، ح ۲: این هم، حاشیه چاپ همان مرحوم (ص ۲۳۰) است که أخذ و انتِحال فرموده‌اند.

ص ۴۱۰، ح ۱: همه این یادداشت‌های تاریخدان (... ۹۸۶ هـ. ق.)، متن تعلیقه‌ای است که در حاشیه یکی از نسخ مورد استفاده مرحوم استاد مُحَدِّث اُرموی بوده و آن مرحوم از راه بصیرت و امانت، با یادکرد رمز نسخه، در حواشی چاپ خود (ص ۲۳۰ و ۲۳۱) درج فرموده است؛ آن‌گاه در کتاب أخلاق پِژوهی عرفانی «عُضُوهُ هَيْئَتِ عِلْمِي (.....)»، بدین طرز ناشیانه و بی‌نشانی، رُبوده شده و انتِحال گردیده است! تو گوئی که خواننده‌ای در قرن دهم هجری بر تالیف مُنیف جناب آقای دکتر یحیی کبیر، «عُضُوهُ هَيْئَتِ عِلْمِي (.....)»، تعلیقه نوشته بوده باشد!

ص ۴۱۱، ح ۱ و ۲: هر دو از حاشیه‌های چاپ مرحوم استاد مُحَدِّث اُرموی (ص ۲۳۲ و ۲۳۳) است که با إسقاطی نابجا و خلطی علی‌العمیاء، أخذ و انتِحال گردیده. آقای دکتر یحیی کبیر، در مقام انتِحال، آن اندازه شتابزدگی به خرج داده‌اند که نسخه بدل‌های چاپ مُحَدِّث را هم با رُموزش رُبوده و او بارده‌اند! غافل از آنکه خواننده أخلاق پِژوهی عرفانی را قبلاً با این نسخه بدل‌ها و رُموز آن آشنا نفرموده‌اند!

ص ۴۱۲، ح ۳ و ۴: هر دو حاشیه، از حواشی شادروان مُحَدِّث بر همان چاپ (ص ۲۳۳ و ۲۳۴) أخذ و انتِحال گردیده است.

ص ۴۱۳، ح ۳: این هم، از حواشی همان مرحوم بر همان چاپ (ص ۲۳۵)، با إسقاطی نابجا، أخذ و انتِحال شده است.

ص ۴۱۴، ح ۱ و ۲ و ۳ و ۵: هر چهار حاشیه، از حواشی مرحوم استاد مُحَدِّث انتِحال شده است، از همان چاپ (ص ۲۳۶ و ۲۳۷)؛ البته با قدری إسقاط و نیز ناشیگری و خلط نسخه بدل با حواشی! به نحوی که در بعض حواشی چهارگانه آقای دکتر یحیی کبیر، همان إشکال معهود فقدان «رَبِط» پدیدار آمده است؛ فقدان می‌کنند و از خَبِط انتِحال‌گر پرده برمی‌گیرد!

ص ۴۱۵، ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴: باز هر چهار حاشیه، از حواشی مرحوم مُحَدِّث اُرموی انتِحال شده است، از همان چاپ (ص ۲۳۷ و ۲۳۸).

ص ۴۱۶، ح ۱: این هم از حواشی همان مرحوم بر همان چاپ (ص ۲۳۹) أخذ و انتِحال شده است.

ص ۴۱۷، ح ۱ و ۲: هر دو از حاشیه‌های چاپ مرحوم استاد مُحَدِّث (ص ۲۴۰) است که أخذ و انتِحال گردیده است.

ص ۴۱۸، ح ۱: این یادداشت مغلوط و بی‌سروته، از حواشی همان مرحوم بر همان چاپ (ص ۲۴۲) به طرز ناشیانه أخذ و انتِحال شده است. عبارت نقل قول را آورده‌اند، ولی خود قول منقول را حذف فرموده‌اند! «فرهاد میرزا معتمد الدوله» به «فرجاد میرزا معتمد الدوله» تبدیل گردیده است! واژه «العدل» (به زال) که از بُن محور گفت و گوی مرحوم مُحَدِّث بوده است، به «العدل» (به دال) بدل شده - هم در متن و هم در حاشیه -! عجیب‌تر از اینها همه، آن است که وقتی مرحوم مُحَدِّث اُرموی، ابتکار و افتخار این تصحیح قیاسی را به خود - با تعبیر «نگارنده» - نسبت می‌دهد، آقای دکتر یحیی کبیر نیز همین کار را می‌کنند!

راستی، این انتِحال اثر است یا انتِحال صاحب اثر؟!

ص ۴۱۹، ح ۱: این نیز از حاشیه‌های چاپ مرحوم استاد مُحَدِّث اُرموی (ص ۲۴۳) است که صاحب کتاب مُستطاب أخلاق پِژوهی عرفانی أخذ و انتِحال فرموده‌اند.

ص ۴۲۰، ح ۱ و ۲: هر دو از حاشیه‌های چاپ مرحوم مُحَدِّث (ص ۲۴۴) است که أخذ و انتِحال گردیده؛ و البته مورد دُوم، نسخه بدل بوده که با إسقاط رَمَز آن، به حاشیه‌ای نامناسب و بی‌ارتباط بدل شده است! باز هم «پیکرگردانی اساطیری» است؟!

ص ۴۲۱، ح ۱ و ۲: این هر دو نیز از حاشیه‌های چاپ مرحوم استاد مُحَدِّث (ص ۲۴۵) أخذ و انتِحال گردیده است.

ص ۴۲۲، ح ۱: این حاشیه هم از حاشیه‌های چاپ مرحوم استاد مُحَدِّث (ص ۲۴۹) أخذ و انتِحال گردیده است.

ص ۴۲۵، ح ۱: این حاشیه هم از حاشیه‌های چاپ همان مرحوم (ص ۲۵۰) أخذ و انتِحال گردیده است، با تبدیل غیث اللغات به غیث اللغه!

ص ۴۳۶، ح ۱: حاشیه کوتاه و ساده‌ای است، ولی باز از حواشی چاپ همان مرحوم مُخَدِّث (ص ۲۶۳) انتحال شده است!

ص ۴۳۷، ح ۱ و ۳: این دو حاشیه را نیز از چاپ شادروان مُخَدِّث (ص ۲۶۵ و ۲۶۶) انتحال فرموده‌اند.

ص ۴۳۸، ح ۲: این هم، با دستکاری مختصری، از حواشی چاپ همان مرحوم مُخَدِّث (ص ۲۶۶) انتحال گردیده است.

ص ۴۳۹، ح ۱ و ۲: این دو حاشیه را نیز از همان چاپ (ص ۲۶۸) انتحال فرموده‌اند، با حذف بی‌جای یک همزه!

ص ۴۴۱، ح ۱: این هم باز از حواشی چاپ مرحوم مُخَدِّث (ص ۲۶۹) انتحال گردیده است.

ص ۴۴۳، ح ۱: این راهم از چاپ همان مرحوم (ص ۲۷۳) انتحال فرموده‌اند.

ص ۴۴۴، ح ۱ و ۳: این دو حاشیه نیز از مطالب مُنَدَّرَج در همان چاپ مرحوم مُخَدِّث (ص ۲۷۴) است که نویسنده کتاب اخلاق پژوهی عرفانی انتحال کرده.

ص ۴۴۵، ح ۱: این حاشیه هم از چاپ همان مرحوم (ص ۲۷۶) انتحال شده است.

ص ۴۴۶، ح ۲: این حاشیه نیز، با تبدیل «الجامع الصغیر» به «جامع صغیر» (چرا؟!)، از همان چاپ شادروان اُستاد مُخَدِّث اُرموی (ص ۲۷۷ و ۲۷۸) زبوده شده است.

ص ۴۴۷، ح ۱: این هم، با دستکاری مختصری، از حواشی چاپ مرحوم مُخَدِّث (ص ۲۷۸) انتحال گردیده است.

ص ۴۴۸، ح ۱ و ۲: این دو حاشیه را نیز از همان چاپ (ص ۲۷۹ و ۲۸۰) انتحال فرموده‌اند.

ص ۴۵۰، ح ۳: این هم، با اسقاطی مختصر، از حواشی چاپ مرحوم مُخَدِّث (ص ۲۸۲) انتحال گردیده است.

ص ۴۵۱، ح ۱ و ۲: این هردو، از حواشی همان چاپ (ص ۲۸۳) زبوده شده است (البته باز با تبدیل «الجامع الصغیر» به «جامع صغیر». چرا؟!).

ص ۴۵۲، ح ۱: این راهم باز، از حواشی چاپ مرحوم مُخَدِّث اُرموی (ص ۲۸۵) انتحال کرده‌اند.

اما از حق نباید گذشت! آقای دکتر یحیی کبیر در اینجا خود را به زحمت انداخته و یک ضمه بر عبارت مُخَدِّث فقید افزوده‌اند. یعنی در پایان حاشیه، آنجا که مرحوم مُخَدِّث اُرموی نوشته است: «...»

و عجیب تر آنکه محدث فقید نوشته بوده است: «نگارنده در حواشی و تعلیقات نسائم الاسحار بیاناتی در این باب از علما نقل کرده است»، و آقای دکتر یحیی کبیر نیز همین عبارت را تکرار فرموده‌اند! کتاب نسائم الاسحار را مرحوم استاد مُخَدِّث چاپ کرده است و همه دیده‌ایم، ولی آیا آقای دکتر یحیی کبیر هم کتاب نسائم الاسحار را تصحیح و تحشیه و طبع فرموده‌اند؟! آیا نویسنده کتاب اخلاق پژوهی عرفانی، یک سارق علمی است، یا کسی که - نَسْتَجِزُ بِاللَّهِ! - به بیماری «خود مُخَدِّثِ اِنگاری» مبتلا گردیده است؟! باز می‌پرسم: آیا ایشان نوشته‌های مرحوم اُستاد مُخَدِّث را انتحال می‌فرمایند، یا خود استاد فقید را؟!!

ص ۴۲۶، ح ۳: این حاشیه هم از حاشیه‌های چاپ مرحوم مُخَدِّث (ص ۲۵۲) اخذ و انتحال گردیده است.

ص ۴۲۷، ح ۱ و ۲ و ۳: این هر سه حاشیه نیز از حواشی چاپ مرحوم مُخَدِّث (ص ۲۵۲ و ۲۵۳) اخذ و انتحال شده است.

ص ۴۲۸، ح ۱ و ۲: این دو حاشیه نیز اخذ و انتحال گردیده است، از حواشی چاپ همان مرحوم (ص ۲۵۳ و ۲۵۴).

ص ۴۲۹، ح ۱ و ۳ و ۴: باز هر سه حاشیه از حواشی چاپ مرحوم استاد مُخَدِّث (ص ۲۵۵ و ۲۵۶) اخذ و انتحال گردیده است.

ص ۴۳۰، ح ۱: گزارشی نسخه بدل است که اخذ و انتحال گردیده است از حواشی چاپ همان مرحوم (ص ۲۵۶)؛ بی‌توجه به آنکه خواننده اخلاق پژوهی عرفانی را قبلاً با این نسخه‌ها و رُموز آنها آشنا فرموده‌اند!! و چنین گزارشی، همان قدر که در چاپ مرحوم استاد مُخَدِّث بامعنی است، در کتاب اخلاق پژوهی عرفانی آقای دکتر یحیی کبیر، بی‌وجه و بی‌معنی می‌افتد!

ص ۴۳۱، ح ۱ و ۳ و ۵: باز هم هر سه حاشیه از حواشی چاپ مرحوم استاد مُخَدِّث (ص ۲۵۷ و ۲۵۸) انتحال گردیده است.

ص ۴۳۲، ح ۱: این نیز انتحال گردیده است از حواشی چاپ همان مرحوم مُخَدِّث (ص ۲۵۸).

ص ۴۳۳، ح ۱: این هم - به قول بعضی حضرات: بِشْرَحٍ اَيْضًا!! - از حواشی چاپ همان مرحوم (ص ۲۶۰) انتحال گردیده است.

ص ۴۳۴، ح ۲ و ۶: این دو حاشیه نیز اخذ و انتحال گردیده است از حواشی چاپ همان مرحوم (ص ۲۶۲)؛ و آنجا هم که مرحوم استاد مُخَدِّث نوشته است: «نگارنده گوید...»، تغییری لازم ندیده‌اند!

ص ۴۳۵، ح ۱: من شرمنده‌ام! ولی این هم از حواشی چاپ همان مرحوم مُخَدِّث (ص ۲۶۳) انتحال گردیده است.

فليراجعه»، ايشان يك صَمَمه برافزوده و مَرقوم فرموده‌اند: «... فليراجعه!»

ص ۴۵۶، ح ۱: اين حاشيه نيز، از حواشي همان مَرحوم مَحَدِّث اَرَمَوِي است بر چاپِ خودش (ص ۲۸۸) كه اِنْتِحَال فرموده‌اند.

ص ۴۶۰، ح ۱ و ۲: اين هردو حاشيه از حواشي همان چاپ (ص ۲۹۴ و ۲۹۵) رُبوته شده است، با لَختي اِسقاطِ نازوا.

ص ۴۶۱، ح ۱: اين حاشيه نيز از حواشي شادروان مَحَدِّث اَرَمَوِي است بر چاپِ خودش (ص ۲۹۶)، كه با لَختي تَصَرُّفِ بيجا اِنْتِحَال فرموده‌اند.

ص ۴۶۲، ح ۱: اين حاشيه نيز از حواشي شادروان مَحَدِّث اَرَمَوِي بر همان چاپ (ص ۲۹۷) رُبوته شده است. مَرحوم مَحَدِّث در اين حاشيه تفصيل بحث را به تعليقاتِ خود حَوَالَت كرده است. نويسنده كتابِ اخلاقِ پژوهي عرفاني هم بي دغدغه عبارتِ مَحَدِّث را آورده و گوييآ به ياد نداشته كه اخلاقِ پژوهي عرفاني حضرتش كه - برخلافِ الرِّسَالَةِ العَلِيَّه چاپِ مَحَدِّث! - بخشِ تعليقاتِ ندارد!

ص ۴۶۴، ح ۲: اين حاشيه نيز از حواشي استاد مَحَدِّث است بر چاپِ خودش (ص ۳۰۰) كه اِنْتِحَال گرديده است.

ص ۴۶۵، ح ۱: اين حاشيه هم از استاد مَحَدِّث است در همان چاپ (ص ۳۰۱)، كه با تحريف «نشاني» به «شناسي» (و در واقع، از ميان بُردنِ قافيه شعرا!) اِنْتِحَال گرديده است.

ص ۴۶۷، ح ۱: اين حاشيه از حواشي همان چاپ (ص ۳۰۴) رُبوته شده است، با تقطيعي خام و نابجا (و در آميختنِ يك گزارشِ اَبْتَرِئِشْخه بَدَل با حاشيه!).

ص ۴۶۸، ح ۱ و ۲: اين هردو حاشيه، از حواشي همان چاپ (ص ۳۰۴) رُبوته شده است، با لَختي دَسْتكارِي نَسَنجيده و نازوا كه به صَحْتِ سَجَاوَندي آسيب رسانيده!

ص ۴۷۱، ح ۲ و ۳ و ۴: هر سه حاشيه، با اندكي تَصَرُّف، از حواشي همان چاپ (ص ۳۰۸) اِنْتِحَال گرديده است.

ص ۴۷۲، ح ۲ و ۳: هردو حاشيه را، با اندكي تَصَرُّف، از حواشي همان چاپ (ص ۳۰۹) رُبوته‌اند.

ص ۴۷۳، ح ۱: حاشيه كوتاه و ساده‌اي است، ولي باز از حواشي چاپِ همان مَرحوم مَحَدِّث (ص ۳۱۱) برگرفته شده.

ص ۴۷۵، ح ۳ و ۴: هردو حاشيه را، با اندكي تَصَرُّف، از حواشي همان چاپ (ص ۳۱۳) رُبوته‌اند.

ص ۴۷۶، ح ۲ و ۳ و ۴ و ۵: هر چهار حاشيه را، از حواشي همان چاپ

(ص ۳۱۴ و ۳۱۵) اِنْتِحَال كرده‌اند.

ص ۴۷۷، ح ۳ و ۴: هردو حاشيه، از حواشي چاپِ مَحَدِّث (ص ۳۱۶) است كه اِنْتِحَال فرموده‌اند.

ص ۴۷۸، ح ۳ و ۴: اين دو حاشيه هم، از حواشي چاپِ مَحَدِّث (ص ۳۱۸) است كه اِنْتِحَال گرديده.

ص ۴۸۰، ح ۱ و ۲: مَأخِذِ اين دو حاشيه هم، به واقع، چاپِ شادروان مَحَدِّث اَرَمَوِي (ص ۳۱۹ و ۳۲۰) است كه با تلخيص و تَصَرُّف در عبارت و به نحوي كه با مشربِ مُتَسَاهِلِ صاحبِ اخلاقِ پژوهي عرفاني در نقدِ مَأثُورَات، سازگار افتد، موردِ استفاده قرار گرفته است!

ص ۴۸۱، ح ۱ و ۲ و ۳: هر سه حاشيه را، با تلخيصي جُزئي، از حواشي همان چاپِ مَرحوم مَحَدِّث اَرَمَوِي (ص ۳۲۱) اِنْتِحَال كرده‌اند.

ص ۴۸۲، ح ۱ و ۳ و ۵: اين هر سه حاشيه را هم، با تلخيصي جُزئي، از حواشي همان چاپِ مَحَدِّث (ص ۳۲۲ و ۳۲۳) اِنْتِحَال كرده‌اند.

ص ۴۸۳، ح ۱: اين حاشيه نيز، از حواشي همان چاپ (ص ۳۲۴) رُبوته شده است.

ص ۴۸۶، ح ۳ و ۴: اين دو حاشيه هم، با تلخيصي جُزئي و قَدري خرابكاري (در آميختنِ نُسَخه بَدَل با حاشيه اِيضاحي!)، از حواشي همان چاپِ مَحَدِّث اَرَمَوِي (ص ۳۲۷ و ۳۲۸) اِنْتِحَال شده است.

ص ۴۸۷، ح ۱ و ۲ و ۳: اين سه حاشيه هم، با تلخيصي جُزئي، از حواشي چاپِ مَرحوم مَحَدِّث (ص ۳۲۸) اِنْتِحَال گرديده است.

ص ۴۸۸، ح ۱: اين حاشيه نيز، با غَلَطِ فزائي، از حواشي همان چاپ (ص ۳۲۹) رُبوته شده است.

ص ۴۸۹، ح ۱: شرمسارم! ولي اين حاشيه نيز از حواشي همان چاپ (ص ۳۳۱) رُبوته شده است.

ص ۴۹۴، ح ۱: شرمساري من دردي را دوا نمي كُند! اين حاشيه نيز، از حواشي همان چاپ (ص ۳۳۵) اِنْتِحَال شده است، البته با تحريف و تَصَرُّفي نابجا!

ص ۴۹۵، ح ۲: اين حاشيه هم بُريده‌اي است رُبوته از حواشي مَرحوم مَحَدِّث بر همان چاپ (ص ۳۳۷).

ص ۴۹۶، ح ۴: اين حاشيه نيز، از حواشي همان چاپ (ص ۳۳۸ و ۳۳۹) اِنْتِحَال شده است.

ص ۴۹۹، ح ۱: اين حاشيه هم، از حواشي همان چاپ (ص ۳۴۱) اِنْتِحَال شده است، با تَصَرُّفَاتِ نابجا!

ص ۵۲۱، ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷: هر هفت حاشیه، با تصرف جزئی، از حواشی شادروان استاد مُحَدَّث بر همان چاپ (ص ۳۶۷ و ۳۶۸) انتحال گردیده است.

ص ۵۲۲، ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵: هر پانزده حاشیه با پاره‌ای تصرفات بسیار جزئی، از حواشی شادروان استاد مُحَدَّث بر همان چاپ (ص ۳۶۸ و ۳۶۹) انتحال گردیده است؛ و ظرفه اینکه جایی هم که مرحوم مُحَدَّث نوشته است: «تصحیح این کلمه برایم میسر نشد»، آقای دکتر یحیی کبیر هم نوشته‌اند: «تصحیح این کلمه برایم میسر نشد»!

ص ۵۲۵، ح ۱: این حاشیه دراز نیز، از حواشی همان چاپ استاد مُحَدَّث (ص ۳۷۲ و ۳۷۳) رُبوده شده است.

ص ۵۲۶، ح ۱ و ۲ و ۳: هر سه حاشیه، از حواشی چاپ مرحوم مُحَدَّث (ص ۳۷۳) انتحال گردیده است.

بسیار جالب توجه است که آقای دکتر یحیی کبیر - یا: ای بسا خروفنگار شتابکاری که در خدمت کتابسازی ایشان واقع شده بوده است! - در مواردی (نمونه را: ص ۳۳۳، ح ۲ و ۴؛ و ص ۳۷۶، ح ۲؛ و ص ۳۸۲، ح ۲؛ و...)، نسخه بدل‌های چاپ شادروان مُحَدَّث اَرَمَوی را، ظاهراً اشتباه گرفته، و با تحریف و اسقاط رُموز نُسخ!، به عنوان حواشی «عضو هیئت علمی دانشگاه تهران» به خواننده قالب کرده‌اند! حواشی که - به واسطه تفاوت ماهوی نُسخه بدل و حاشیه توضیحی - گاه بکلی بی‌معنی از آب درآمده است!

#### حکایت هم‌چنان باقی!

ای کاش عیب چشمگیری و کژی بارز کتاب اخلاق پژوهی عرفانی، تنها همین انتحال گسترده و سرقت و بی‌تعهدی و بی‌اخلاقی هویدائی بود که در آن موج می‌زند!

دریغ!... کاستیهای دیگر و نادرستیهای بسیار و موهومات ناهموار و یاهوهای غریب و عجیب مُنَدَرَج در سخنان این «عضو هیئت علمی (.....)» و ابتدال کثیر نمایان از این اَباطیل اَسف‌انگیز، چندان است که گاه آدمی را از آن انتحال کبیر بکلی غافل می‌کند!

اینگ، نمونه‌هایی از این ابتدال رماننده که در آن مُلَعَمَه خَلَط و خَبِط و اعوجاج و اختلال و امیزه تشویش و تلبیس و تدلیس، دیده ناظران را خیره و منظر دیده‌وران را تیره می‌سازد:

ص ۶۳، ح ۱: در مقام ارجاع فرموده‌اند: «کتاب امام علی علیه السلام، بلاذری»؛ همین! نه مشخصات چاپ داده‌اند و نه شماره صفحه و نه...، اما مشکل بزرگ‌ترین است که از بلاذری اثری به نام «کتاب امام علی علیه السلام» بر جای نمانده است!

ص ۵۰۰، ح ۱: دُرُست مثل حاشیه پیشین، از حواشی همان چاپ (ص ۳۴۲) رُبوده شده است.

ص ۵۰۳، ح ۳: این نیز، از حواشی همان چاپ (ص ۳۴۶) رُبوده شده است.

ص ۵۰۴، ح ۲ و ۳: این دو حاشیه هم، با قدری تقطیع و تلخیص، از حواشی همان چاپ شادروان استاد مُحَدَّث (ص ۳۴۷) انتحال شده است.

ص ۵۰۵، ح ۱ و ۲: این دو حاشیه هم، باز با قدری حذف و تلخیص، از حواشی همان چاپ (ص ۳۴۸ و ۳۴۹) انتحال شده است.

ص ۵۰۶، ح ۱: این حاشیه نیز، از حواشی همان چاپ (ص ۳۵۰) رُبوده شده است.

ص ۵۰۷، ح ۷ و ۸ و ۹: این حواشی سه‌گانه، با تلخیصی جزئی، از حواشی چاپ مرحوم مُحَدَّث اَرَمَوی (ص ۳۵۱) انتحال گردیده است.

ص ۵۰۸، ح ۲ و ۷ و ۸: این حواشی سه‌گانه هم، با تلخیصی جزئی و تصرفی مُخَرَفانه! از حواشی چاپ مرحوم استاد مُحَدَّث (ص ۳۵۲ و ۳۵۳) انتحال گردیده است.

ص ۵۱۳، ح ۱ و ۲: این دو حاشیه هم باز از حواشی همان چاپ (ص ۳۵۸) انتحال شده است، البته با تحریف و غلط‌فزائی!

ص ۵۱۴، ح ۱: این حاشیه نیز، از حواشی همان چاپ (ص ۳۵۹) رُبوده شده است، و حتی ناتمامی علامت نقل قول را که در آن چاپ رُخ نموده است، عیناً تکرار فرموده‌اند! به این می‌گویند: ثقت و امانت در سرقت و انتحال!

ص ۵۱۵، ح ۱: این حاشیه نیز، رُیشی است رُبوده از حواشی همان چاپ (ص ۳۶۰)، با تبدیل «مکن» به «کن»!؛ یعنی بازگونی سازی تام و تمام!

ص ۵۱۷، ح ۱ و ۲ و ۳: این حواشی سه‌گانه، با تصرف جزئی، از حواشی چاپ مرحوم مُحَدَّث (ص ۳۶۲ و ۳۶۳) انتحال گردیده است.

ص ۵۱۸، ح ۱: این حاشیه، با تحریف و تباهی و تصرفی مُجَل، از حواشی همان چاپ (ص ۳۶۳) رُبوده شده است (و تا خواننده به چاپ مرحوم مُحَدَّث اَرَمَوی ننگرد، بروشنی در نمی‌یابد که بحث بر سر چیست).

ص ۵۱۹، ح ۱: این حاشیه نیز، از حواشی همان چاپ (ص ۳۶۴) رُبوده شده است.

ص ۵۲۰، ح ۱ و ۲: این دو حاشیه هم باز از حواشی همان چاپ (ص ۳۶۵ و ۳۶۶) انتحال شده است.

علمی (.....) مَرَجُونَ است که بر این اَبجد خوانان نگیرند و چون در تألیف کتاب مُستطابِ اخلاق پژوهی عرفانی، بنا بر کلام صدائت انتظام خودشان، «نیاز جامعه دانشگاهی و حوزوی» (ص ۱۳) را در نظر داشته‌اند، از بذل مَحَبَّت بیشتر در حق این نیازمندان دریغ نفرمایند!

البته آقای دکتر یحیی کبیر، گوئیا، از این، به صرف اوقات بیش‌بهای خویش در کارهای پیش‌پا افتاده‌ای چون اِرجاعِ دقیق و استنادِ استوار - که شرط ناگزیر کارهای علمی واقعی است - تمایل چندانی ندارند! ایشان در مقام نقل قول از افلاطون (ص ۷۳) و شهید مطهری (ص ۱۲۴) و حتی امام صادق - عَلِيهِ السَّلَام - (ص ۳۵۱)، نه تنها حاجتی به اِرجاع و نشانی‌دهی نمی‌بینند، که «نقل به مضمون» و «تعبیر به مضمون» و «برداشت» کلی هم می‌فرمایند، بی‌دغدغه؛ تو گوئی در مقام خطابت‌اند!

بگذریم، پاره‌ای از خطاهای کتاب اخلاق پژوهی عرفانی به گونه‌ای است که خواننده می‌پندارد نویسنده، مطالب را از کسی سماع می‌کرده و سپس کتابت نموده و البته دقت وافی و دانش کافی نیز در این اِستماع و اِستکتاب به خرج نداده است!!

#### نمونه‌ها:

ص ۱۰۶، ح ۱: «البيان والبتين اثر جاحز» که همان البیان و التبیین<sup>۸</sup> اثر جاحظ است!

ممکن است بفرمائید که: «البيان والتبيين» را خطای حروفنگار به «البيان والبتين» بدل کرده است و یک خطای مطبوعی ساده است! «جاحظ» را چه می‌فرمائید که «جاحز» شده است؟!

چنین خطاها را غالباً در ترجمه‌های خامدستانه‌ای که از زبانهای فرنگی صورت می‌گیرد، مشاهده می‌کنیم.<sup>۹</sup> کتاب آقای دکتر یحیی

۸. یا «البيان والتبيين».

۹. رائدین متن پژوه بر سر این که نام این کتاب مشهور مطبوع متداول جاحظ بصری، «البيان والتبيين» است یا «البيان والتبين»، هتغرای و همسخن نیستند. در این باره، دست کم، نگر: فطوف أدبیة: دراست نقدیة فی التراث العربی - حول تحقیق التراث - عبدالسلام محمد هارون، ط: ۱، القاهرة: مکتبة قدیمة، ۱۴۰۹ هـ. ق.، ص ۹۷ و ۹۸؛ و: نهج البلاغة، حقه و ضبط نضه علی أربع نسخ خطیة قدیمة: الشیخ فیس نهجت العطار، ط: ۱، قم: مؤسسه الزاهد للمطبوعات، ۱۴۳۱ هـ. ق.، ص ۱۵ و ۱۶، و ۹۴.

به هر روی، آنچه زبانه‌زد است، «البيان والتبيين» است؛ و این اختلاف، چیزی از ناآزستی ضبط کتاب اخلاق پژوهی عرفانی نمی‌کاهد!

۹. در مورد همین «جاحظ»، چندی پیش به نمونه‌ای بسیار غریب و آشف انگیز بازخورد: در کتاب عدالت و یاد خدا - نوشته دکتر رضا شاه‌کازمی - که با ترجمه مهدی شفیعیان (و ویراستاری آدبی مهدی مباشری) به سال ۱۳۸۸ ه. ش. از سوی «دانشگاه امام صادق - علیه السلام» (در تهران) چاپ و منتشر شده است، از «جاهز» (ص ۲۱ و ۲۷) و «معه کلمه» (ص ۲۱) سخن می‌رود! که مقصود البته همانا «جاحظ» و «مئة کلمة / مئة کلمة / مائة کلمة» است! در همان سال ۱۳۸۸، ترجمه دیگری از همین کتاب، زیر نام عدالت و ذکر، به قلم دکتر فریدون بده‌راه‌ای و از سوی نشر فرزانه روز (در همان تهران)، انتشار یافته است که خوشبختانه، به جای «جاهز» و «معه کلمه»، «جاحظ» و «مائة کلمة» (ص ۴ و ۱۰) ضبط کرده است؛ ولی نکته عجیب دیگری را در همین مقام عرضه می‌دارد، که باز مایه اِستغراب فراوان است.

در این ترجمه (ص ۱۰)، با گزارشی رویاروی می‌شویم حاکی از این که «جاحظ»، «أصل نهج البلاغة» را از برای یکی از شاگردانش فاش می‌سازد!

در ص ۲۶۳ و ۲۶۴، مطالبی تاریخی نقل فرموده‌اند از «تاریخ عاشورا» (کدام «تاریخ عاشورا»؟). در این فقره آمده است که «عمرو عاص که در فساد و مکرو حیله سرآمد عصر خود بود، در سنین کهولت در لشکر یزید، در کربلا حضور داشت. او اعتراف می‌کند که حق با حسین است، سؤال شد چرا؟ گفت: زیرا پدرش چون در جنگ‌ها بردشمن غالب می‌شد کودکان و زنان را نمی‌کشت، آب را بر روی لشکریان دشمن نمی‌پست و حال آنکه امروز بر طفل شش ماهه او رحم نشد!»

آشنایان تاریخ می‌دانند که: عمرو بن عاص، به سال ۴۳ هـ. ق. مُرده است؛ یعنی در حدود هزده سال پیش از شهادت سید الشهداء اَبی عبدالله الحسین - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ.

استاد فلسفه و عرفان - که بنا بر «کارنامه»ش در تحصیل «فقه» نیز به درجه «اجتهاد» نائل گردیده است - اگر به اندازه بینندگان حرفه‌ای مجموعه‌های داستانی - تاریخی صدا و سیما، آگاهی‌های تاریخی از اسلام داشت، لأقل می‌دانست که «عمرو عاص» در کربلا حضور نداشته و سال‌ها پیش از آن رُخدادِ خونبار جان سپرده بوده است!

ایشان در این قضیه «عمرو عاص»، در حاشیه، مأخذ هم به دست داده‌اند (البته با بی شماره صفحه و...!). حاشیه اِرجاعی (؟!) مورد اِشارت این است:

«تاریخ [ کذا ] تحلیلی بلاذری، سیره المصطفی اثر هاشم معروف الحسنی». (ص ۲۶۴)!

پس معلوم شد آن بلاذری، تاریخ [ کذا ] تحلیلی هم دارد! افسوس که در اختیار ما نیست و شاید از نفاس مخطوطات کتابخانه شخصی «عضو هیئت علمی (.....)» باشد!

باری، اگر تاریخ [ کذا ] تحلیلی بلاذری در اختیار ما نیست، خوشبختانه کتاب نفیس سیره المصطفی اثر علامه فقیه هاشم معروف الحسنی - رضوان الله تعالی علیه - را در اختیار داریم. اما گجای آن کتاب سبب باید به دنبال چنین دروغ شاخداری بگردیم؟! راستی اخبار کربلا را عاده در کدام فصل سیره نبوی باید جست؟! بهتر است نگردیم و چشم بسته وثاقت آقای دکتر یحیی کبیر را در نقل بپذیریم!... شواهد وثاقت و امانت ایشان را که دیدید!

باری، ای کاش ایشان بر جمیع دوستداران تاریخ اسلام منت می‌نهاد و در تجدید طبع این تألیف بی بدیل!، شماره صفحه محل درج این نقل کودکانه! را نیز درج می‌کرد، تا مستفیضانی که مست فیض رحیق «شرح و تحقیق» ایشاناند، از اتمام استاد در اِکرام،<sup>۷</sup> عرق مسرت شوند! هر چند که خواستاری نشانی مأخذ و منبع در این ساحت سرشار از اخلاق و عرفان! قدری بی ادبی است! از مکارم اخلاق «عضو هیئت

۷. چه، گفته‌اند: «الإکرام بالإمام»!

بسیاری از متون قدیم، بویژه متون عرفانی هست. کسی که فاقد این تشخیص و تمییز باشد، بهتر است نه درس چنین متنها بدهد، و نه شرح و تحقیق - و حتی انتحالی! - در این زمینه مَرْتکب شود!

باری ایشان در ص ۳۳۷ (ح ۱) هم مرقوم فرموده‌اند:  
«... سعدی - علیه الرحمه - نیز می فرماید:

تو اول بگو با کیان دوستی  
پس آن که بگویم که تو کیستی»

البته سعدی - عَلَيْهِ الرَّحْمَه - چنین نامربوطی ناموزون و نامَقْفی نگفته است!

آنچه به گوش ایشان خورده، احتمالاً این بوده است:

تو اول بگو با کیان زیستی  
پس آنگه بگویم که تو کیستی

باری، آیا این حکمت زبانه‌د، سُرودهٔ سعدی است؟ حیف، زحمت می‌شود؛ وگرنه از «عُضُوهِیَّتِ عِلْمِی (.....)» خواهش می‌کردیم مَحَلِّ این بیت را در کَلِیَّاتِ سعدی نشان دهند و مُژدگانی هم دریافت کنند، و مهم‌تر، اینکه خانواده‌ای را از نگرانی بدر آورند!

در جای دیگر (ص ۳۵۲، حاشیه) هم ایشان عبارتی را از قول سعدی نقل کرده‌اند («مَتَّ خدای را که به شکراندرش مزید نعمت است!») که همانا ریختِ مَمْسُوخ و مُحَرَّفِ آغازِ دیباجهٔ گلستان است!

گاه آدمی با خود می‌پندارد: نَكُنْتُ هَمَّهُ هَمَّ وَ عَمَّ صَاحِبِ كِتَابِ اخلاق پژوهی عرفانی، مَصْرُوفِ این بوده است که من خواننده را غافلگیر و هیجان زده کند؟!

در ص ۲۴۲، مرقوم فرموده‌اند:

«راغب اصفهانی فیلسوف اشراقی و اخلاق و صاحب نظر در فرهنگ کلمات قرآن می‌گوید: ...».

مقصودشان از «صاحب نظر در فرهنگ کلمات قرآن»، احتمالاً چیزی از قبیل صاحب نظر در واژه‌شناسی قرآن و مؤلف فرهنگی از برای کلمات قرآن (یعنی: همان مُفْرَدَاتِ معروف) بوده است؛ ولی این را که راغب اصفهانی، «فیلسوف اشراقی» بوده است حتماً خودشان باید توضیح بدهند و تاریخ فلسفه اشراق را، با تبیین این کشف بدیع، زیر و زبر فرمایند!

در ص ۳۱۳ (ح ۲)، مرقوم فرموده‌اند:

«گفتنی است که رسول مکرم اسلام - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وائمه معصومین - عَلَيْهِمُ السَّلَام - با توجه به آیات [قرآن] کریم سخن می‌گفته‌اند، لذا کتبی چون مرآة العقول وافی و همچنین کتابی بر مبنای دلالت های قرآنی نهج البلاغه، ریشهٔ احادیث را در آیات بررسی نموده‌اند.»

کبیر هرچه باشد، تَرْجَمَه‌ای از زبانهای فرنگی که نیست! هست!؟

ص ۱۰۶، ح ۱: «قاموس اللغة اثر صحاح جوهری»؛ که اینچنین شیرینی هم خدا نیافریده است و لابد منظور القاموس المُحیط اُثر فیروزآبادی و صحاح اُثر جوهری است!

ص ۱۹۵، ح ۱: مرقوم فرموده‌اند: «برای اطلاع بیشتر به کتاب احیاء العلوم فی نقد الاحیاء [!] اثر غزالی و اثر مهجة البیضاء [!] از فیض کاشانی، باب مقتضیات بطن و فرج رجوع شود!»

یکی دو مُشکلِ نه چندان جُزئی در این اِفاضات هست: هم ضبط نام کتابِ غزالی طوسی عَاط است و هم املائی نام کتابِ فیض کاشانی نادرست! نام کتابِ غزالی، اِحیاء علوم الدین است و نام کتابِ فیض، المَحْجَة البیضاء فی تهذیب الاحیاء (یا: ... فی اِحیاء الاحیاء).<sup>۱۰</sup>

ص ۱۹۶، ح ۱: مرقوم فرموده‌اند: «سعدی - علیه الرحمه - می فرماید:

گویند نظر به روی دوستان  
نهی است نه این نظر که ما راست!

راستش، نه سعدی - عَلَيْهِ الرَّحْمَه -، چنین نامربوطی فرموده و نه این نامربوط، شاعر است، و نه کسی که چنین نامربوطی را شعر بینگارد و به سعدی - عَلَيْهِ الرَّحْمَه - نسبت دهد، صلاحیتِ دستیازی به «شرح و تحقیق» متنی کهن و از جدار چون الرِسَالَة العَلِیَّة را دارد!!<sup>۱۱</sup>

آنچه سعدی فرموده، این است:

«گویند نظر به روی خوبان  
نهیست، نه این نظر که ما راست»

تشخیص کردن کلام موزون از غیر موزون، ای بسا که شرط اشتغال در دانشگاه تهران نباشد! آن هم در این روزگاری و زنی! ولی لازمهٔ دُرُستخوانی

آیا کمی غریب نیست که صاحبِ کتابی اظهار نظر کرده باشد که در حدود یکصد و پنجاه سال پس از مرگ وی تألیف شده است؟!

شگفتا که این ترجمه بر دست مترجمی نامتور و شناخته چنان دکتر فریدون بدره‌ای صورت پذیرفته است که در ترجمهٔ اناری چون واژه‌های دخیل آرتور جفری آن‌گونه سخت‌کوشی می‌کند و در ترجمهٔ این کتاب - که گویا با پشتیبانی و هماهنگی ناشر اصلی آن در فرنگ هم صورت گرفته است - این‌گونه سهل‌انگاری!

۱۰. به فرمودهٔ خود فیض: «... و سَمِیْتِه ب-: المَحْجَة البیضاء فی تهذیب الاحیاء، وإن شئت قلت: فی اِحیاء الاحیاء». (المَحْجَة البیضاء فی تهذیب الاحیاء، محمّد بن المرْتَضَى المدْعُوب-: المولای مُحسن [الْفِیض] الکاشانی، صَخْخَه و غَلَقَ علیه: علی اکبر الفُقارِی، ط: ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱/ ۳۰۷).

۱۱. البته در این فُقرهٔ اخیر، بهتر است اَجَلَة زُعَمای «وزارت علوم» که «نُخْبان» و «خبرگان» این بوم و تِرا به درجهٔ زُعیع «دکتری» می‌رسانند، اظهار نظر فرمایند!

(در «کازنامیک» جناب آقای دکتر جمعی کبیر که «پردیس فارابی دانشگاه تهران» در فضای مجازی عرضه داشته است، تصریح شده است که تحصیلات مُشارِ اِلِیه در دو قَلَمِرو حوزوی و دانشگاهی از این قرار است:

الف: تحصیلات دانشگاهی: مهندسی ناقص [کذا!] ماشینهای کشاورزی دانشگاه مشهد، دکترای فلسفه محض از وزارت علوم/خبرگان - دانشگاه تهران.

ب: تحصیلات حوزوی: فقه/اجتهاد، و فلسفه و عرفان).

این شیوه نگرش و نگارش و ارجاع ایشان، یادآور همان توصیه مشهور مُنْدَرَج در مثنوی شریف است که همه در خاطر داریم - الب - ته بحق، عالم عامل در این باب، جناب آقای دکتر کبیر است و بس! :-

### هیچ آدابی و ترتیبی معجو

هرچه می خواهد دل تنگت بگو!

در ص ۳۴۳، فرموده اند: «... پس برتراند راسل که سیانیتسم است و گرایش علمی دارد...».

در «کارنامه» آقای دکتر یحیی کبیر که «پرديس فارابی دانشگاه تهران» در فضای مجازی عرضه داشته است، ادعا شده است که مُشَارٌ اِلَيْهِ با زبانهای انگلیسی و فرانسه و عربی، در حد ترجمه آشنائی دارد!

آیا در این اندازه آشنائی کسی که «سیانیتسم» را وصف شخص برتراند راسل قرار می دهد<sup>۱۲</sup> و چنان می گوید،<sup>۱۳</sup> با زبانهای انگلیسی و فرانسه، نباید تردید کرد؟! ... من جسارت نمی کنم! ... شما خود می دانید با «پرديس فارابی دانشگاه تهران»!

بسیار جالب توجه است که: ایزوتسونیز در بیان آقای دکتر یحیی کبیر (ص ۳۶۶، حاشیه)، به «درک تاتوئیست» [کذا] نائل گردیده است، نه «تاتوئیسم»!

عجالةً، این نحوه عبارت پردازی ایشان نشان می دهد که مؤلف جلیل القدر کتاب اخلاق پژوهی عرفانی، در نگارش متعارف و ازگان دخیل در فارسی، راجل است؛ ... تَرْجَمَهُ از اَلْسِنَةُ غَرَبِيَّةٌ عَرَبِيَّةٌ، پیشکش!!

«عُضُوهُيَّتِ عِلْمِي (.....)»، در کتاب اخلاق پژوهی عرفانی، گاه و بی گاه نیز، یکسره به نحو تصادفی! هوس کرده است، بعضی اعلام مذکور در مرقومات خود را معرفی کنند. این معرفی ها و میزان سودمندی یا ارتباط آنها با متن، بجد جای تأمل است و مایه عبرت:

ص ۱۲۱: در متن از «شهید اول» نام برده اند و در حاشیه فرموده اند: «از محضر علمای اهل سنت و علمای شیعه بهره برده است!» همین!

حتم دارم با این معرفی لازم و اطلاع رسانی بموقع، دیگر با «شهید اول» آشنا شده اید و هرگز او را با اُخْدَى از علمای این پانزده قرن خلط نخواهید کرد!

ص ۱۶۸: در متن از «ابن خلدون» نام برده اند و در حاشیه فرموده اند:

۱۲. سیانیتسم (در انگلیسی: scientism) که در فارسی می توان «علم پرستی» اش خواند (نیز سنج: فرهنگ علوم انسانی، داریوش آشوری، ویراست ۲، ج: ۱، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۴ ه. ش.، ص ۲۶۵)، دیدگاهی فلسفی است که در باب اعتبار و شمول روشهای حقایق پژوهانه علوم طبیعی مُثَالَفَتِي بی اندازه دارد و روشهای معمول در علوم تجربی را از برای توضیح و تبیین حقائق و واقعات بیش از حد معتبر می داند.

۱۳. لا یلذذ از باب «زید عدل»!

بر همه ما منت نهاده اند و در باب چیستی دو کتاب مرآة العقول مجلسی ثانی و وافی فیض کاشانی، افکار عمومی را مبلغی تنویر فرموده اند! ... تاکنون می پنداشتیم که مرآة العقول مجلسی ثانی، شرحی است بر کتاب شریف کافی. وافی فیض کاشانی را نیز به خیال خود از جوامع روانی متأخر گمان می بردیم که از حیث ضبط نص اخبار و بیانات ایضاً حی فیض و نیز ترتیب نوآورانه اش، سزاوار اعتنای ویژه است. اکنون به لطف «عُضُوهُيَّتِ عِلْمِي (.....)» دانستیم که این هر دو کتاب «ریشه احادیث را در آیات بررسی نموده اند» و احتمالاً موضوع اصلی یا - دست کم - عمده اهمیتیشان در همین بوده است!

أَمَا و هزار اما منظور از «کتابی بر مبنای دلالت های قرآنی نهج البلاغه» چیست؟! اگر گفتید؟! دیدید نتوانستید؟!!

آن خصلت خودمانی! و شفاهی! کتاب مُسْتَطَابِ اخلاق پژوهی عرفانی که در بند کارهای عامیانه ای چون ارجاع دقیق و استناد متقن نیست - و پیشتر هم از آن سخن گفتیم - تقریباً در همه صفحات واجد افادات آقای دکتر یحیی کبیر، نمودار است:

در ص ۱۶۸، فرموده اند: «ابن خلدون در مقدمه ابن خلدون [!] می گوید: «.....». آنگاه فرمایشهایی فرموده اند و حتی - مثلاً با علائم سجاوندی - معلوم نداشتند که تا کجای این سخنان از ابن خلدون است. از ارجاع و تعیین نشانی مأخذ هم به هیچ روی اثری نیست!

در ص ۳۱۵ مرقوم داشته اند: «میرفندرسکی می گوید: در حقیقت، شریعت ظهور باطن دین است» و سپس در هاشم (ح ۳) افادات فرموده اند:

«فارابی و بوعلی سینا و اخوان الصفا و به ویژه کندی فیلسوف دین در قرن سوم و هم چنین میان محمد شریف (۲۰۲ شریف) و دیلمی در کتاب محبوب القلوب نیز بر همین باورند».

از ترتیب و نحوه بیان مَحْظُوظ شُدید... فارابی و ابن سینا و میان محمد شریف! ... وانگهی، «(۲۰۲ شریف)» یعنی چه... تازه کندی هم «فیلسوف دین» بوده است؟!!

نظیر همین بی تکلفی را جای دیگر (ص ۵۸، ح) نیز به کار برده اند:

«خاموشی و تسلیم مورد اتفاق محی الدین عربی (در خصوص) و توشه هیکو و ایزوتسو (در کتاب سوفیزم) و بسیاری از بزرگان دیگر می باشد».

گذشته از اینکه خصوص احتمالاً فُصُوص باید باشد و سوفیزم هم احتمالاً صوفیزم / صوفیسم و توشه هیکو و ایزوتسو احتمالاً توشیهیکو ایزوتسو! این بی تکلفی دکتر کبیر در وصل کردن افراد به هم و همردیف ساختنشان جای تقدیر دارد: ابن عربی و ایزوتسو و خیلی های دیگر!

«فیلسوف جامعه و تاریخ»!... همین و چه قدر روشنگر!!

علاقه مؤلف و الامقام اخلاق پژوهی عرفانی، به ارجاعات مبهم و بی دقت! و توضیحات سردرگم گنگ! - که بعضی نمونه هایش ملحوظ افتاد -، در دیگر جایهای نیز کتاب شواهد لطیف دارد.

از بدایع ارجاعات کلی و هوائی! آقای دکتر یحیی کبیر، در اخلاق پژوهی عرفانی، این حاشیه ارجاعی حضرت مُشارٌ الیه است:

«کتاب مرحوم کاشفی سبزواری بر پایه احادیث و آیات، بنا شده است و قواعد عرفانی را از آیات و احادیث استخراج نموده. برای آشنایی با احادیث به کتاب جامع الاحادیث کبیر از سیوطی مراجعه شود.» (ص ۲۶۹).

کتاب سیوطی که با نام جامع الاحادیث کبیر به آن ارجاع فرموده اند، احتمالاً همان جمع الجوامع معروف به الجامع الکبیر است. وانگهی، در این ارجاع کلی هوائی، چه سودی توان جست!؟

شما می توانید نام هریک از دیگر جوامع روائی کلان سنی و شیعه را به جای آن بگذارید و آب از آب تکان نخورد!! اصلاً می توانید بنویسید: برای آشنایی با احادیث به کتب حدیث مراجعه شود! یا به کتابخانه ها مراجعه شود!!

البته این نوع ارجاع، اگر سودی ندارد، لاقلاً ضرر مُعتدٌ به نیز ندارد! دست کم مانند ارجاع به تاریخ [کذا] تحلیلی بلاذری و کتاب امام علی علیه السلام اثر همان بلاذری نیست که خواننده را به دنبال «نخودسیاه» می فرستد!! یا مثل ارجاع به «کتابی بر مبنای دلالت های قرآنی نهج البلاغه» نیست که خواننده نگویند را بیهوده سرگردان کند و مقصود ارجاعگر از آن مفهوم نشود!

اینک ارجاعی دیگر:

«ر. ک: دکتر بهاء الدین خرمشاهی قرآن پژوهی» (ص ۳۰۹).

همین و همین! و به همین ریخت!!

ضرورت و اهمیتی این ارجاع فوق العاده! وقتی معلوم ترمی شود که بدانید این ارجاع، از آن این جمله است:

«برای تشخیص حدیث صحیح از غیر صحیح، توجه به دو نکته ضروری است: اول توجه به سند حدیث است و دیگر دقت در دلالت حدیث.» (ص ۳۰۹)!!

خوشمزه ترین است که تک ارجاع را بر روی عبارت «برای تشخیص حدیث صحیح از غیر صحیح» نهاده اند! برآستی ایشان چه چیزی را ارجاع فرموده اند!؟

اینک نمونه ای دیگر از یک ارجاع هوائی (!) دیگر:

«برای آشنایی بیشتر با سنن پیامبر به کتاب سنن النبی در ۱۲ جلد اثر جمعی از دانشمندان مصر و کتاب سنن النبی اثر علامه طباطبائی در یک جلد رجوع شود.» (ص ۲۹۷، ح ۱).

مرحمت فرموده و شما را به یک کتاب دوازده جلدی رهنمون شده اند! نامش چیست؟... نام می خواهد چه کار؟!۱۴

در مثل مناقشه نیست: بعضی «مبانی» شیوه آقای دکتر یحیی کبیر در ارجاع و توضیح، مرا به یاد فال قهوه های بانوئی ارمنی انداخت که اگر مثلاً یک «۶» در فنجان شما می دید، می گفت: برایت پیشامدی حادث خواهد شد، یا شش روز دیگر یا شش ماه دیگر یا شش سال دیگر یا...! فالهایش نیز بی برو برگرد دُرست از کار درمی آمد، چراکه هیچ آدمی نبود و نیست که در یکی از آن سرآمدهای «شش» دارِ لا تُعَدُّ و لا تُحْصَى برایش پیشامدی (چه پیشامدی؟! خوب یا بد؟! خرد یا کلان؟!...!) این را نمی گفت!!! (-) حادث نشود!

آیا آنگونه فال قهوه ها برای تنویر ذهن مخاطب و راهنمایی او بیشتر به کار می آید، یا این ارجاعات هوائی؟!... شما چه گمان می فرمائید!؟

سخن نور، که نوراً حلاوتیست دگر!

شروع و توضیحات بدیع و تحقیقات مُشعَّع «عُضُوهُیَّتِ علمی (.....)»، در کتاب اخلاق پژوهی عرفانی، آن اندازه است که حوض در آن مجاللی علی حده می طلبند؛ لیک - به مصداق «ما لا یُدْرک کُلُّه لا یُتْرک جُلُّه» -، خواننده این مقال را از بعضی نمونه های آن بی بهره نباید نهاد:

۱. مرقوم فرموده اند:

«... قرآن کریم به دو صورت نازل شده است: صورتی دفعتاً و یک باره و صورتی دیگر تدریجی، پس چون حضرت محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - در مقام ولایی خود سیر نموده، قرآن را یک جا دریافت نموده است و چون در مقام نبوی به سر می برده است کلام خداوند را به نحو تدریجی و متناسب با شرایط دریافت کرده است....»

... در واقع قرآن کریم از ناحیه خود عالی پیامبر نازل شده است و دکتر سروش نیز که متأثر از عرفان مولوی است، بر این باور است. اگرچه ایشان به سبب تأثیر پذیری از فلاسفه دین و متکلمین جدید مسیحی

۱۴. شاید ذهن شما نیز مانند ذهن داعی، مُتَوَخَّجٌ موسوعاً نَصْرَةَ التَّعْمِیْمِ فی مکارمِ اخلاقِ الرَّسُولِ الْکَرِیْمِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْ سَلَّمَ - سُئِدَ باشد که در دوازده جلد به چاپ رسیده است. ولی ایشکال کار اینجاست که آن کتاب را «جمعی از دانشمندان مصر» تألیف و تدوین نکرده اند؛ بلکه شماری از دانشوران عربستان سعودی و مصر و سوریه و عمده اهل همان عربستان و زیر نظر مُشْرِفانی از همان جا تألیف و تدوین کرده اند؛ در همان عربستان هم چاپ شده است.... البته باز تعجب نیست مقصود همین کتاب بوده باشد؛ چراکه آقای دکتر کبیر علی الظاهر از این مَثَلَه با خشخاش نمی گذارند!

تحقیقات و مُطالعات عمیق و دقیق مُعاصران و حتّی پاره‌ای از تصریحات گذشتگان، بروشنی نشان می‌دهد که چه فاصله مُعْتَنابیهی میان جهان بینی مولوی و جهان بینی ابن عربی هست و چه خطا کرده‌اند آنان که مثنوی و دیگر آثار مولوی را بر بنیاد اندیشه‌های ابن عربی شرح و فهم کرده‌اند.<sup>۱۸</sup> این سُخنان را بزرگانی چون استاد بدیع الزمان فروزانفر و استاد دکتر محمد رضا شفيعي گدگنی هم - که برخلاف آقای دکتر یحیی کبیر، در سُخن شناسی بصیرتی دارند، و باز برخلاف جناب مُشاز آلیه، در خواندن و گزارش متون قدیم دُچار آنگونه خطاهای فاضح که در کتاب اخلاق پژوهی عرفانی هست، نمی‌شوند! - می‌گویند.<sup>۱۹</sup>

آری! فکر مولوی - برخلاف مُدعای آقای دکتر کبیر و امثال ایشان - نه تنها چندان «متأثر از محی الدین عربی و قونوی» نیست که در بسیاری از جهات، دُرُست در طریق و مسیری دیگر سیر می‌کند.

جناب دکتر کبیر در کتاب اخلاق پژوهی عرفانی، باز هم در مقوله وَحی شناسی دکتر عبدالکریم سُروش و عیاض سنجی آن، سخنانی دارد (از جُمله دز: ص ۲۳۲) که لابد شیفتگان این مقولات از آن غفلت نخواهند کرد! و خود به سُراغ این کتاب مُستطاب خواهند رفت!

## ۲. مرقوم فرموده‌اند:

«خداوند متعال را در هر یک از مقامات نامبرده مظاهری است به طوری که حضرت محمد مصطفی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - می‌فرماید: من مظهر ذات مطلق هستم و حضرت علی مرتضی - عَلَيْهِ السَّلَام - نیز می‌فرماید من مظهر باطن مطلق هستم.

به هر حال، خداوند تبارک و تعالی در عین اینکه باطن است ظاهر هم هست و در عین اول بودن آخرین می‌باشد؛ یعنی مقام باطن مطلق و ظاهر مطلق دارای وجود عینی است، به طوری که حضرت خاتم الانبیاء والمرسلین در ادعیه خاص می‌فرماید: انا الظاهر والباطن انا الاول والاخر وهم چنین مولی الموحدين امیر مؤمنان علی - عَلَيْهِ السَّلَام - در خطبه افتخاریه می‌فرماید: انا الظاهر والباطن انا الاول والاخر و در خطبه‌ای دیگر خود را این چنین معرفی کند که: اولنا محمد، اوسطنا محمد، اخرنا محمد و کلنا محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - یعنی آن حضرت خود و تمام معصومین - عَلَيْهِمُ السَّلَام - را به حضرت ختمی مرتبت منسوب می‌داند، زیرا حقیقت محمدیه - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - منشأ خلقت ایشان است. بر این اساس هرگز حضرت علی - عَلَيْهِ السَّلَام - خود را بالاتر از حضرت محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - نمی‌داند.» (ص ۱۸۶ و ۱۸۷).

۱۸. در این باره، از جمله، نگز زبان شعر در نثر صوفیه - درآمدی به سبک شناسی نگاه عرفانی -، دکتر محمد رضا شفيعي گدگنی، همان ج، ص ۸۶ و ۵۲۴ - ۵۲۹؛ و شیخ عبدالرحمن جامی، نجیب مایل هروی، ج: ۱، تهران، طرح نو، ۱۳۷۷ ه. ش، ص ۲۵۸ - ۲۶۱.  
۱۹. ای کاش این مُحَقِّقان بزرگ و بلند آواز، گواهی معتبری که از حضور «سیستماتیک» شان در «دوره» دروس دینی و فلسفی عرفانی، حکایت کنند ارائه داده بودند، تا قدری خیال استاد فلسفه و عرفان پردیس فارابی دانشگاه تهران در باب اَهْلَیْت ایشان آسوده باشد!

و یهودی اروپا به ویژه کیسلر در برخی موارد گرفتار خطا و لغزش شده است، اما برخی نظریات ایشان از جمله اینکه قرآن را نازل شده خود پیامبر می‌داند سخنی به جایگاه می‌باشد.....» (ص ۱۷۵).

گذشته از آنکه در باب دُو نُزُول جداگانه ذفعی و تدریجی از برای قرآن نمی‌توان با تقریر و برداشت «عَضُو هَيْئَتِ عِلْمِي (.....)» - که مَعَ الْأَسْفِ خطای شایع و غلط رایجی است! -، همداستان شد،<sup>۱۵</sup> و باز با صرف نظر از تصوّر دریافتهای جداگانه قرآن در دو مقام «ولائی» و «نَبَوِي»، که اگر هم مقبول ذهنهای بی‌دروپیکر بعضی ابن عربی زدگان عصر ما باشد،<sup>۱۶</sup> در دیده نقّادی عقلانی و تاریخی، «تصوّر نیست که عقلش نمی‌کند تصدیق»<sup>۱۷</sup> و «دُونِ اِثْبَاتِهِ حَرْطُ الْقِتَادِ»!، آری، بعد اللَّتِيَّيَا وَآلَتِي، نَفْسِ این پندار که: قرآن را خود پیامبر بر خودش نازل فرموده باشد!، خِلافِ نَصِّ آيَاتِ و روایات، بل مُخَالَفِ صَرُورِيَّاتِ اِسْلَامِ و مُعَارِضِ بِنِيَادِي تَرِيْنِ تَعَالِيمِ اِسْلَامِي و شواهد تاریخی و اجتماعی و مقارن نُزُولِ وَحْيِ است؛ قائلش هر که باشد، گو باش! خواه اَهْرَمَن و خواه سُروش!

آقای دکتر یحیی کبیر، در هاشم همان فقره و به مناسبت ذکر نام «دکتر سُروش» فرموده‌اند: «دکتر سُروش با مولوی آشناست، اما به سبب آنکه دوره دروس دینی و فلسفی و عرفانی را به طور سیستماتیک طی نکرده است، لذا با مبانی فکر مولوی که متأثر از محی الدین عربی و قونوی می‌باشد آشنا نبوده است، لذا با ترکیبی از قالب‌های فکر فلاسفه اروپا از یک سو و از سویی دیگر مواد اسلامی، به نظریه پردازی دست می‌زند.» (ص ۱۷۵، هامش).

## می‌نویسم:

هر چند در جائی که «عَضُو هَيْئَتِ عِلْمِي (.....)»، بنیادهای دیانت را آنگونه به داوری (بخوانید: بازی!) می‌گیرد، و در مسأله حَظِيرِ «وَحْيِ»، بداندسان سُخْنِ می‌راند، دیگر از وی نمی‌باید تَوَعُّعِ تدقیق و تحقیق حول مولوی و ابن عربی داشت، با این همه، چون دریغشان آمده است که حاصل حضور «سیستماتیک» خود را در «دوره» دروس دینی و فلسفی و عرفانی! بی‌دریغ در اختیار خوانندگان نگذارند، ما نیز این را ناگفته نگذاریم که:

۱۵. بحث تفصیلی در این مورد، از حوصله این مقام بیرون است. بنقد توان گفت:

از برای تقریر بزرگانی چون شیخ صدوق از مقوله نُزُولِ ذفعی و تدریجی - که با تقریر امثال دکتر کبیر تفاوتی گوهرین دارد -، نگز: الإعتقادات، الشَّيْخُ الصَّدُوقُ، تحقیق: عصام عبد السئید، ط: ۲، بیروت: دار المفید، ۱۴۱۴ ه. ق، ص ۸۲.

این مقوله مورد قبول بزرگان محققین چون شیخ مفید واقع نشده است. نگز: تصحیح اعتقادات الإمامية، الشَّيْخُ المُفِيدُ، تحقیق: حُسنِ دُرگاهی، ط: ۲، بیروت: دار المفید، ۱۴۱۴ ه. ق، ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

۱۶. درباره این بی‌دروپیکری ذهنیات و مقولات حاصل از تعالیم و فعالیت‌های مُتَصَوِّفَانِ ابن عربی مآب خیال اندیش بسیار گفته‌ایم و گفته‌اند (البته هنوز کافی نیست!) عَجَالَةُ خواننده باریک بین را زهنمون می‌شوم به: زبان شعر در نثر صوفیه - درآمدی به سبک شناسی نگاه عرفانی -، دکتر محمد رضا شفيعي گدگنی، ج: ۱، تهران: انتشارات سُخْن، ۱۳۹۲ ه. ش. و بخارا (مجله فرهنگی و هنری)، ش: ۶۲، خرداد و شهریور ۱۳۸۶ ه. ش، ص ۱۲۵ - ۱۳۶ (گفتار آقای مُصطَفَى مَلِکِيَان).

۱۷. حافظ.

گفتارهای مورد استناد آقای دکتر کبیر، نه از سُنَّتِ مُعْتَبَره، که مأخوذ از موارِثِ عُلَاة و میراثبران ایشان است،<sup>۲۰</sup> و مقام جلیل نبی و وصی، از چنان تَقْوَاهات که ایشان ادعا می‌کنند، مُتْرَه!

راستی، از برای کدامیک از این گفتارها سندی معتبر فرا توان نمود؟ یا کدام را جز از خُطوطِ عُلُوگرایان و کُتُبِ مشکوک یا مَنحول باز توان جُست؟

۴. دُرُفْشانیهای آقای دکتر یحیی کبیر در قلمرو حدیث‌شناسی و دانشهای حدیثی و بویژه آنچه در بخشی از کتاب خویش (ص ۳۰۸ - ۳۱۱)، چونان قَوَاعِد و کَلِیَاتی در باب نحوه اعتماد به اخبار فرموده‌اند، از بدیع‌ترین قسمتهای کتاب مُستطابِ اخلاق پژوهی عرفانی است! و خود باید در مقالات جُداگانه، بل: کتابهای مستقل، مورد تحقیق و تدقیق واقع شود؛ مثلاً کشف اینکه چگونه شیخ صدوق خود گفته است که عبارتی را از یک حدیث در «پرانتر» قرار می‌دهم، و آن پرانتز در چاپ کتاب او به پاورقی منتقل شده است و در تجدید چاپ آن پاورقی را حذف کرده‌اند و... و آنگاه با ادامه همین شیوه نگرش تا امروز، «بزرگان اهل دلی چون محی الدین که حدیث را به طور کامل در فتوحات نقل می‌کند، مردود اهل شریعت می‌گردد»! و...

شاید کسی بگوید: از کج تا به حال امثال جناب ابن عربی حشوی الیقاطی، در فهم حدیث، «اهل» اند، و امثال شیخ صدوق «رئیس المُحدّثین»،<sup>۲۶</sup> نااهل؟! ...! اصلاً، شیخ صدوق، کجا و در کدام کتابش از قصه «پرانتر» و مُخَلَّفَاتش سخن گفته است؟!<sup>۲۷</sup>

محمد الزیشری، بمساعده السید محمداکرم الطباطبائی و محمود الطباطبائی، ط: ۲، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۵ هـ. ق. ۷ / ۲۴۸.

شگفت است که در این منبع حدیث پژوهانه، نشانی این عبارت را که البته در ضمن گفته‌اند و در حاشیه - به دست نداده و هیچ معلوم نگردانیده‌اند که آن را از کجا نقل می‌کنند. راست گفت آنکه گفت: همه چیزمان به همه چیزمان می‌آید!

۲۶. این تعبیر «رئیس المُحدّثین» را عظیمی چونان شیخ بهائی و فیض کاشانی و مجلسی اول و مجلسی ثانی و شیخ حرعاملی و سید علی خان مدنی و شیخ یوسف بحرانی و... بارها و بارها در آثار گوناگون خویش در باب شیخ صدوق به کار برده‌اند و در چند قرن اخیر چونان لقبی مُستغنی از بیان و قرائن، در حق شیخ صدوق تداول داشته است. ذکر این فائدت، اگرچه از راه استطراد، مُوجّه خواهد که:

جناب میرداماد این لقب «رئیس المُحدّثین» را تا آنجا که من دیده‌ام و به یاد دارم، در حق شیخ کلینی به کار می‌برد. پنداری، این ناهم‌سُخنی در تلقیب نیز، یکی از موارد اختلاف شیخ بهائی و میرداماد است؛ و گویا طریق شیخ را پسینیان بیشتر پی گرفته‌اند. از پسینانی که طریق میرا پی گرفته، حاجی سبزواری است.

رحمت و رضوان خداوند بر همه این بزرگان و بزرگواران باد!

جَمَالَ ذِي الْأَرْضِ كَأَنَّهُ فِي الْحَيَاةِ وَ هُمُ  
بَعْدَ الْمَمَاتِ جَمَالَ الْكُتُبِ وَ التَّيْمِيرِ

۲۷. آنها که حوصله پیگیری دارند ادعای آقای یحیی کبیر را در باب «کان الله و لم یکن معه شیء و الان کما کان» و تقطیع آن بردست شیخ بزرگوار صدوق (نگر: اخلاق پژوهی عرفانی، ص ۳۱۱) مقایسه فرمایند با مُنْدَرِجَات: الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة (صدرالذین محمدا الشیرازی، قم: مکتبه المصطفی، ۱۳۵۰/۷)، و شرح فصوص الحکم فیضی رومی (تحقیق: سید جلال الدین آشتیانی، ج: ۱، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ هـ. ش، ص ۳۹۰) و مصباح الأئسی محمدا بن حمزه فناری (تحقیق: محمدا خواجوی، ط: ۱، تهران: انتشارات مولی، ۱۴۱۶ هـ. ق. / ۱۳۷۴ هـ. ش، ص ۲۱۲ و ۳۵۲) تا معلوم شود که این استاد فقه و فلسفه و عرفان نه تنها از موارِثِ شرعی اطلاع کافی ندارد، از امهات متون فلسفی و عرفانی هم مُسْتَحْضِر نیست!

بگریه! از این سُخنان چه سود؟!... این سُخنان را با هرکه بگوئیم، با آقای دکتر یحیی کبیر که فُروفِستنده قرآن را خود پیامبر تلقی می‌کند! نمی‌توانیم گفت! این عالی جناب، در همان قرآن راهش از ما جدا شده است؛ تا چه رسد به حدیث!

۳. مرقوم فرموده‌اند:

«در حادثه کربلا بعد از ظهر عاشورا در حالات امام حسین - علیه السلام - وارد شده که: چون یاران امام شهید شدند، امام در حالت توجه و اتکای کامل به حق می‌فرماید [کذا]: [الهی رضایم به آنچه قضا می‌پسندد و قضایم به آنچه رضا می‌پسندد]. (ص ۲۵۸)

لطفاً یک بار دیگر بخوانید: «... رضایم به آنچه قضا می‌پسندد و قضایم به آنچه رضا می‌پسندد».

جمله آخر یعنی چه؟! این روایت از کدام منبع معتبر اخذ شده است!؟

شاید کسی گمان برد که ایشان مثلاً عبارت مشهور «رَضَا بِقَضَائِكَ وَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ»<sup>۲۵</sup> را بدین ریخت نامفهوم و گنگ درآورده است و از

گفتار و نوشتار مُتَفَلِّسِفان و مُتَضَوِّفان قلمرو تَمَسُّع، در سده‌های اخیر، از مرده ریگ روانی جریانهایی غالی گرانبار است. از برای وقوف بر گوشه‌هایی از این ابتلاء جانگزا و دین‌فرا، نگر:

مآثورات در ترازو، جویا جهانبخش، ج: ۱، تهران: نشر علم، ۱۳۹۳ هـ. ش، ص ۲۶۵ - ۳۳۴.

۲۱. نمونه این برداشتها را در اختصاص منسوب به شیخ مفید (سنج: الاختصاص، صَحْخَه و غَلَق علیه: علی اکبر الغفاری، رَتَب فِهْرَتِه: السید محمدا الرزندی المحرمی، قم المقدسة: منشورات جماعه المدرّسین فی الحوزة العلمیة، ص ۱۶۳) می‌توانید ببینید.

۲۲. تصریح بسیار ذی‌قیمتی در باب اختلاف نظر خُطوط فکری کهن امامیه در باب چنین عباراتی، به نقل از معروف بن خربوذ، در کتاب ارج اور اختیار معرفة الرجال (سنج: اختیار معرفة الرجال المعروف ب- رجال الکُتبی، شیخ الطائفة أبو جعفر الطوسی، تصحیح و تعلیق: میرداماد الاسترآبادی، تحقیق: السید مهدی الرجائی، مؤسسه آل البیت - علیهم السلام -، ۲ / ۴۷۱، ش ۳۷۴) هست.

۲۳. درباره رویکردهای خُطوط غالی و تلقیه‌اشان، نگر: سه گفتار در عُلُوپوهی، جویا جهانبخش، ج: ۱، تهران: انتشارات آساطیر، ۱۳۹۰ هـ. ش. (بویژه گفتار نخست).

۲۴. برای نَقَطَن یافتن به اِصراری که آقای کبیر در باب مضمون این عبارت و بیان دارد، به صفحات ۲۸۷ و ۳۳۸ - ۵۹ - از کتاب مورد بحث نیز توانید نگرید.

۲۵. نگر: موسوعه الإمام علی بن ابی طالب - علیه السلام - فی الکتاب و الشئنة و الثاریخ، سال بیست و ششم، شماره اول، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۴

ماشاء الله!!...»، فرموده اند: «حافظ می گوید که آن شراب را از کاس علی - علیه السلام - بر من نوشاندند» (ص ۱۹۸).

#### می نویسم:

من که در مراتب ثقت و وثاقت نویسنده امین کتاب مستطاب اخلاق پژوهی عرفانی - که گفته شده است در فقه دین نیز به مرتبه راقیه «اجتهاد» نائل آمده اند - حتی تردید ندارم! اما سخت مشتاقم بدانم که اگر بر فرض کسی از راه برسد و از سر بوالفضولی بپرسد که آخر: حافظ کنی و کجا چنان سخنی گفته است؟! ایشان وی را به کدامین منبع و مأخذ قابل اعتنا و خورند اعتماد رهنمون خواهند شد! آیا جناب ایشان این سخن ناشنوده و نویافته حافظ را از «قاموس اللغة اثر صحاح جوهری» (ص ۱۰۶) نقل می فرمایند یا از «احیاء العلوم فی نقد الاحیاء اثر غزالی» (ص ۱۹۵)؟! نکند در «اثر مهجة البيضاء [!] از فیض کاشانی» (ص ۱۹۵) خوانده باشند یا در «البيان و البتین اثر جاحز» (ص ۱۰۶)؟! شاید هم در همان «تاریخ [کذا] تحلیلی بلاذری» (ص ۲۶۴) ملاحظه فرموده باشند!... شما چه گمان می فرمائید!!؟

۶. نوآوریهای شارح و محقق الرسالة العلیه را حتی در قلمرو نمایه سازی نیز می توان پی گرفت.

نمونه را، تا کنون نمی دانستیم که در نمایه «اعلام» کتاب، می توان «بودائست» (ص ۵۶۵) و «تابعی» (ص ۵۶۵) و «جنگ صفین» (ص ۵۶۵ - ذیل ج -) و «صحابی ظاهرین» (ص ۵۶۹) و... را درج کرد و یا می توان نامهای همه پیامبران و امامان - سلام الله علیهم اجمعین - را جملگی با لفظ «حضرت» در حرف حاء (ص ۵۶۶) فهرست کرد! ایشکالی هم ندارد. از قدیم گفته اند: عَشْرَ رَجَبًا تَرَعَجَبًا!

آیا اینها، بارقه های انقلابی کُرنیکی در فِی نمایه سازی نیست؟!؟

به هر روی، نوآوری فراوان است و اگر تنگی مجال نبود، باید بیش از اینها می گفتیم و می نوشتیم.

رَحِمَ اللهُ مَنْ قَالَ: «كُشْتَه اِز بَسْ كَه فُرُونَسْت، كَفَنَنْ تَتَوَان كَرْد!».

#### پیش از انجام

آقای دکتر یحیی کبیر، «عضو هیئت علمی دانشگاه تهران»، با ساختن کتاب اخلاق پژوهی عرفانی و انتشار آن، در واقع خوراک فکری و فرهنگی بس ناگواری به خورد مخاطبان اخلاق و عرفان و ثرات داده اند که هاضمه هیچ طبع سلیم و سلیقه مستقیم می آن بر نمی تأید، خاصه با آن چاشنی زنده و گزاینده «انتحال» که چنین بی دریغ و فراخ دستانه در کار آورده اند!!

فراهم آورنده کتاب اخلاق پژوهی عرفانی، به گفته کتابش که در دست داریم و «کارنامک»ش که در فضای مجازی انتشار داده اند،

من بنده اوقات شریف جناب آقای کبیر را بدین گونه پرسشهای پیش پا افتاده! تضييع نخواهم کرد! تنها از غایت حُفْظِ رُزْغَارِ اِظْهَارِ تَعَجُّبِ مِی کُنم و می گویم:

حقاً که بزرگمردی چون جناب مستطاب آقای دکتر یحیی کبیر را، با این مرتبه از وثاقت و امانت - که لأقل روح مرحوم محدث ارموی بر آن گواه است! می رسد تا بدین گونه دانش و بینش و امانت و وثاقت شیخ صدوق را در ترازو نهد و صدوق و صدوقیان را بر سر جای خویش بنشاند و از مظلوم واقع شدن کسانی چون ابن عربی! در برابر موضع گیریهای «صدوق» های روزگاران دریغ بخورد و حُفْتِگان را بیدار و غافلان را هشیار سازد و حق را به حقدار برساند! «چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار / چنین نماید شمشیر خسروان آثار!»!

وانگهی، اگر در همین کتاب عالی جناب اخلاق پژوهی عرفانی، دُرُست در صفحه پیش از رسیدگی به پرورنده جرائم صدوق و صدوقیان، جناب کبیر می فرمایند: «امیرالمؤمنین امیر کلام در نهج البلاغه در پاسخ به پرسش راوی از تعریف دین می فرماید: الشریعة نهز و الحقیقة بحر، الفقها فی البحر سیرون» (ص ۳۱۰) و شما در نهج البلاغه می گردید و می گردید و این جمله را نمی یابید،<sup>۲۸</sup> بر دامن علم و عمل آقای دکتر یحیی کبیر گردی نمی نشیند و - العیاذ بالله! - جناب ایشان به حواله بی محل و بی دقتی و بی مبالاتی در تحدیث متهم نمی شوند! حاشا و کلاً!... که می دانند؟! شاید این جمله را نیز، صدوقیان ضد «اهل دل»، در پراتنز نهاده باشند! و از طریق همین پراتنز معلوم الحال (که از عوامل کهنه کار و سابقه دار تحریف مواردی حدیثی است! - أعادنا الله منه!! -) از نهج البلاغه های چاپی حذف کرده باشند؛ می توانید رأساً به «عضو هیئت علمی (.....)»، مراجعه فرمائید و محل این عبارت را در نهج البلاغه، در کنار نسخهُ منحصر به فرد تاریخ [کذا] تحلیلی بلاذری، از شخص شخیص و نفس نفیس ایشان جویا شوید!

۵. یک نمونه کوچک هم از نوآوریهای شارح و محقق الرسالة العلیه در قلمرو تحقیقات ادبی بخوانید:

ایشان به مناسبت یادکرد شعری معروف «دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند...» و نقل قولی در این زمینه که حافظ شیرازی از کدامین شراب ظهور نوشیده است! (از وسعت دائرة اطلاع مشاراً الیه حظ می برید!؟...)

۲۸. عبارتی که آقای دکتر یحیی کبیر به نهج البلاغه نسبت می دهند - و صد البته در آن کتاب نیست! از اخبار صوفیه است و البته نه بدین ریخت مخزف که آقای دکتر یحیی کبیر آورده اند! از برای ملاحظه ریخت اصلی آن، نگر:

جامع الأسرار ومنبع الأنوار - به انضمام: رسالة نقد الثقود فی معرفة الوجود - سید خیدراملی، با تصحیحات و دو مقدمه هنری گرین [ / هانری گرین ] و عثمان اسماعیل یحیی، ترجمه فارسی مقدمه ها از سید جواد طباطبائی، ج: ۲، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی - و - انجمن ایرانشناسی فرانسه، ۱۳۶۸ ه. ش، ص ۳۵۸ و ۳۵۹؛ و: تفسیر المحيط الأعظم والبحر الخضم فی تأویل کتاب الله العزیز المحکم، السید خیدر الملکی، حقیقه و قدم له وعلق علیه: السید محسن الموسوی التبریزی، ط: ۱، قم: مؤسسه فرهنگی و نشر نو علی نور، ۱۴۲۲ ه. ق. / ۱۳۸۰ ه. ش، ۸۲ / ۳.

پنداری، بعمد چشم برهم نهاده‌اند و نمی‌نگرند و نمی‌خوانند تا...!  
... شاید هم اشتباه از امثال دُعاگو باشد که هنوز می‌نگریم و می‌خوانیم،  
و با همه بی‌دست و پائی، می‌کوشیم و می‌خروشیم، و نه با شَسَبِ رَدگان  
دَمَسازی می‌کنیم و نه از این میانه کرانه می‌گیریم.

آری!... شاید اشتباه از این بندهٔ روسیاه باشد که درین روزگارِ فسانه و  
افسون! و تَقَلُّبِ دَهرِ بوقَلَمون!، از تباهی مزاج زمانه دَرسی نگرفته است  
و، به جای تَعْقِیبِ طُرُقِ عَقْلانی تَرَحِیات<sup>۳۲</sup>، هنوز اوقات خویش را در  
میان قَراطیس و کراریس می‌گذراند و روشنی جان و دل را از سیاهی  
مَحَابِر و دَفاتیر می‌جوید، و سخن خواجه «رندان جهان» را که دیربست  
در یاد سپرده، دستور عَمَل و حِرز جان و پیشنهادهِ خاطر نمی‌سازد که  
فرموده است - وَ لِلَّهِ دَرْهَةٌ! -:

می دوساله و محبوب چاردهٔ ساله،  
همین بسست مرا صحبتِ صغیر و کبیر!!

اصفهان / پایان زمستان ۱۳۹۳ هـ. ش. ۳۳

استاد فلسفه و عرفان، و عَضُو هَيْئَتِ علمی دانشگاه تهران، و در زمرهٔ  
«مجتهد»ان، و در زمرهٔ دَسْتارِ بِنَدان است (و لابد از «مزایای قانونی»<sup>۲۹</sup>  
این همه، برخوردار). آنگاه با نَشْرِ گِرْدَنُفَرَازانَهٔ چُنین جَنگِ مُبْتَدَلِ  
بیسامانی، «دانش و آزادگی و دین و مَرُوْت» را، - هر چند ناخواسته - در  
عَمَل ریشخند می‌کند و ناموسِ حوزهِ و دانشگاه را به بازی می‌گیرد و...!  
آیا باز حق نداریم بپرسیم که: راستی در این «مَمالِکِ مَحْرُوسه» چه خَبَرِ  
است؟!<sup>۳۰</sup>

شنیده بودیم: زمانی که مرحوم استاد سَید جلال الدین مُحَدِّث اَرَموی  
از دانشگاه تهران دکتری گرفت، استاد زنده یاد علامه محمود شهابی -  
قَدَسَ اللهُ سِرَّةَ الشَّرِیفِ -، آن اَسُوهُ دانائی و دَانِشُورِی و مُجْتَهَدِ راستین  
و حکیم رَزین، فرموده بود که: به آقایی مُحَدِّث نباید مُبارکباد گفت که  
از دانشگاه تهران دکتری گرفته است؛ به دانشگاه تهران باید مُبارکباد  
گفت که به آقایی مُحَدِّث دکتری داده است!

آری، سخن استاد محمود شهابی دُرُست بود و خورای تَبَاهت و تَبالَتی  
که او داشت. روزگاری دانشگاه تهران با حُضُور و اُستادِی بزرگان دانای  
دانشُورِی چون استادان فقیه جلال الدین هُمائی و بدیع الزمان فُروزانقرو  
محمّد تقی بهار و مُجتبای میثوی و مُحمّد مُعین و سعید نفیسی و عَبّاس  
اِقبالِ اَشْتِیانی و محمود شهابی و اَبوالحَسَنِ شَعْرانی و سَید محمد تقی  
مُدَرِّسِ رَضوی و عبدالحمید بدیع الزمانی گُردستانی و...، سَرِ فَنخِرِ  
آسمان می سود! و سزا نیز بود!

نظیر خویش بنگذاشتند و بُگذاشتند  
خدای - عَزَّ وَجَلَّ - جُمَله را بیامرزاد!

اکنون و امروز و در این احوال که چُنین اِنْتِحال‌های کبیر و اِبْتِذال‌های  
کثیر از فُلان و بَهمان از مُنتَسَبانِ بَدان سَرایِ پِیشین خُداوندگارانِ  
فَضل و فُضیلت بر آفتاب می‌اُفتد، آیا سزاوار نیست بر آن اَبُورِی علمی و  
وَجاهتِ فرهنگی که بدین سان ارزان فُروشانه و از پی «کودک مزاجی‌های  
اُنْبانِ زَمان»<sup>۳۱</sup> از کَف می‌رُود و بر این رَدائیلی که بر جای فُضائل  
می‌نشیند، خون بگرییم و آنک با خواجه شیراز هَم‌تَوای و دَمَساز گردیم  
که: «اللَّهُ اللَّهُ! که تَلَف کرد و که اندوخته بود؟!».

داستان این اِنْتِحالِ کبیر و اِبْتِذالِ کثیر، درازتر از اینهاست؛ و گوئیا، کسانی  
از سَرِ طَلَبگاریِ مَصالِحِ موهوم بر این مَفاسِدِ معلوم دیده نمی‌گشایند؛

۳۲. شادروان استاد عباس اقبال آشتیانی، در نامه‌ای که در ۲۱ فوریه ۱۹۳۵ م به سید محمد علی  
جمالزاده نوشته است، می‌گوید:

«... این اواخر بر عمر تَلَف کرده تأسف م-ی خورم، و ب-ری-ک مُشت کتاب که قرائت آنها ما  
از راه راست زندگانی - یعنی به همان معنی که دیگران فهمیده و می‌روند! - منحرف ک-رد و  
م-وجب حُسران دُنیا و آخرت شده!، لَعنت می‌فرستم! و بدبختانه دیگر تغییر مسلک هم مُحال  
شده است!...» (یغمد، آبان ۱۳۳۹ هـ. ش. ۱۰، ص ۱۴۸، ص ۳۸۹).

زَجَمَ اللهُ مَعْشَرَ المَاضِینِ!... إلخ!!!

۳۳. از ضدیق ارجمندم، آقای دکتر حمید عطائی نظری (نظری)، سپاسگزارم که این قلم‌ماند از راپیش  
از چاپ از نظر گذراندند و بویژه در خصوص یکی از فقره‌های آن یادآوری بسیار سودبخشی کردند.

۲۹. یا به تعبیر ظریفی: مزایای نون و قانونی!! - که صد البته نوش باد!

۳۰. پیش از این یک بار این پرسش ساده را در مقاله «کاری نه خورای نام سعدی!» (چاپ شده  
در: آینهٔ پژوهش، ش ۱۴۷، ص ۳۷ - ۵۲؛ و نیز انتشار یافته در: صفحهٔ اینترنتی یادگارستان و  
برخی از صفحات اینترنتی دیگر) پیش نهادم و ناخواسته خاطر فاطر بعضی مدعیان دین و دانش  
را که از پهلوی پرسیده نشدن چُنین پرسشهایی، برخوردارها و کامگاری‌ها یافته‌اند، رَنجه  
ساختم! قَصِد تکرار نداشتم، چه کنم؟!... پنداری، تاریخ است که تکرار می‌شود و پرسشهایی  
همسان برمی‌انگیزد!

۳۱. به تعبیر صائب تبریزی.